

تَوَقُّفٌ

www.jan-archive.com



گشیز :- کا کا جون پشت پرده چه خبره ؟
کا کا :- بیا تا حالت کنیم !!

(ستودیو توفیق)



سیاست بیطرفی!

نمیدو نم شما خوانندگان عزیز با سیاست بیطرفی، موافق هستید یا نه؟ ولی اعم از اینکه موافق باشید یا نباشید در اصل مطلب تأثیری ندارد و اصل مطلب هم اینست که تا که از موافقین برویاقصره سیاست بیطرفیه و امروز هم که داره از اولیای امور طرفداری میکنه فی الواقع با این علتته که اونهارا هم طرفدار سیاست بیطرفی و همفکر خودش میدونه. میگید نه؟ الان براتون اونقدر دلیل میارم تا خودتون تصدیق کنید توی این کشور، مسئولین امور طرفدار هیچ سیاستی نیستند الا سیاست بیطرفی.

فرض کنید هر یکنی بیک بیمارستان مراجعه میکنند میخوانند بستری شود اگر مسئولین مریضخانه اورا تحت معاینه قرار دهند و بعد هم تختخوابی در اختیارش بگذارند که بستری شود شکنی نیست که در کار اون بیمار «مداخله» کرده اند و چه بسا که فردا آدلهائی «متجاوز» معرفی گردند اما وقتی اعتنائی به بیمار نکردند و اصلاح حوالی هم از اونپرسدند مسلم است که بدنبال «سیاست بیطرفی» رفته اند! اصلا تا موقعیکه مریضها با عملجات موت و سگر آباد پیمان هودت دارند به مریضخانه چی ها چه که در کار مرضا دخالت کنند؟

مدتی است که مسئله بیکاری توی کشور ما بصورت معمای بفرنجی درآمده و اعتراض همه هم این است که چرا اولیای امور فکری برای حل این معما نمیکنند البته اولیای امور همما ممکن میتوند این معما را بصورتی حل کنند اما قبول بفرمائید که اگر دست به چنین عملی بزنند فی الواقع سیاست بیطرفی را نقض کرده اند. آخه به اولیای امور چه که در کار بیکارهها دخالت کنند؟ مگه هیچوقت بیکارهها در کار اونها دخالت میکنند؟ وانگهی آدم بیکاره که «کاری» نداره تا اولیای امور درش دخالت کنند!

افسوس که صفحات محدود روزنومه اجازه نمیده بیشتر از اینها براتون دلیل بیارم و الا الان موضوع بیطرفی را اونقدر ادامه میدادم تا از چهار چوب گرونی اجناس هم رد بشه و به اسفالت خیابونها برسه روی این اصل با اجازه تون مطلب را از همین جا درزیه بگیرم و برای آخرین بار حرف خودمو تائید میکنم که دولت، دولت بیطرفیه بدلیل آنکه در هیچ کاری مداخله نمیکند و پیروی از سیاست بیطرفی هم مسئله ایست که در دنیای مترقی امروز طرفداران بیشماری داره.

کاکا توفیق

نیمه جان

رفیق میگفت: من کنده تمام لغت ها و واژه های دیکشنری های زبانهای مختلف دنیا اعم از زنده و مرده را کشیده ام ولی هنوز لغتی باسم «نیمه جان» که مثل کفر ابلیس در بین ما مردم معروف است ندیده ام. اصلا در زبانهای مختلف دنیا تخم کلمه ای که معنی و مفهوم واژه «نیمه جان» را (که مسا روزانه خیلی عادی و چندین بار آنرا بهم تحویل میدهم)، برساند کاشته نشده تا ریشه آن سبز شود!

آخر یعنی چه؟ انسان بازنده است یا مرده پس ازومی ندارد که مثلا وقتی دوفر بهم میرسند و اولی میگوید:

رفیق حالت چطوره؟
دومی پس از اندکی تأمل
بگوید:

می ... نیمه جانی باقیست
اگر توی لطف کرده ای و مرده ای (۱)
پس غلط میکنی که میگوئی «نیمه جانی باقیست» و اگر هم بدبختانه زنده ای بلا نسبت به ریش پدرت میخندی که میگوئی «می ... نیمه جانی باقیست»!

من مدتها راجع باین کلمه فکر و تحقیق کرده ام شاید ریشه اصلی آنرا بدست بیارم ولی مدارکی که بدستم افتاده همه حاکی است که این کلمه یکی از سرمایه های ملی ما است! که در هیچ کجای دنیا هم شعبه ای دائر نگردیده!

ولی از آنجائیکه «تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها!» بالاخره نگارنده محترم! توانست طی یک سلسله تحقیقات مفصل علت اصلی مصطلح شدن این واژه را بیابد. خوب فکر کنید که در حال حاضر ما کجا و چطور زندگی میکنیم؟ زندگی ای که ما داریم نظیر آن در هیچ نقطه ربع مسکون هم یافت نمیشود میدانید چرا؟

برای اینکه مادر اینجاکار-هایمان همه رو «نیمه بازی» است نیمه دانی میخوریم - نیمه دادی میزنیم - نیمه هوائی استنشاق میکنیم نیمه چیزی می نویسیم - نیمه کاری میکنیم - نیمه آبی میخوریم - نیمه نفسی میکشیم - نیمه نفری می میکنیم - نیمه مجلسی داریم - نیمه زندگی می میکنیم و بالاخره باید نیمه جانی هم داشته باشیم! «عوج بن عتق»



چه پالتو پوست قشنگی، تازه خریدی؟
- کدوم پالتو؟ اینکه پشتم است شوهرمه خانم که مست کرده!

بیکار - کار

هادیخان

عاقبت پیدا نشد بهر من بیکار - کار در پی اش دادم زدم در کوچه و بازار - زار بسکه بردم نسیه و از بس حسابم شد زیاد کرد از بهرم میبا مرد دکاندار - دار هر که جیبش خالی از پول است در این مملکت پیش باران میشود همچون من غمخوار - خوار هر که روی از کج روی بیچید و چون من راست شد روز گارش میشود زین چرخ کج رفتار - تار این زمانه بکنفر از کشنگی غش کرده است و اندگر اجناس خود را کرده در انبار - بار تا توانی جان من از آشنایان میگریز ای خوش آتکس که گردیدست با اغیار - بار من در تنگ آمدم از فتن شعر چنگ زینجهت میخوام ای خواننده از سر کار - کار



الهی نصف شب تو خیابون جا نمونی به چیزی بمن عاجز کمک کن!

تصادف جتها

تصادف دوجت در آسمان از اخبار جالبی بود که در چند روز اخیر مورد بحث مقامات راهنمایی قرار گرفته است. روز گذشته در کردورهای اداره راه نشون دهی گفته میشد اگر این صحنه تکرار شود مسئولین امر مجبور خواهند شد در آسمانهای تهران و حومه نیز چهار راههایی احداث کرده و چراغ سبز و قرمز کار بگذارند تا جتها از سرعت خود بکاهند!

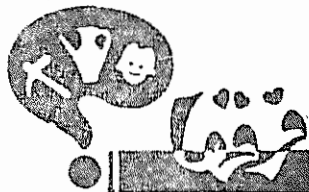
- * نازک نارنجی!
- * بیکار اولی: سرمکه
- * خل شدی که تو این هیرو
- * ویر کارتو ول کردی؟
- * بیکار دومی: آخه
- * اوساکارم به حرفی زد که بهم
- * بر خورد و قهر کردم.
- * بیکار اولی: مگه چی
- * بهت کنت؟
- * بیکار دومی: گفت
- * دیگه از فردا نیا، منمهم
- * قهر کردم و نرفتم!؟
- * «نوه دی ربع طاقی»

... افتاد

پریشبا که بهو از رخت نقاب افتاد
بمرك مادر پیرت دهانم آب افتاد
به بیج کوچهی مایبچات چورفت کنار
ز بیج زلف تو دل هابه بیج و تاب افتاد
از آن نگاه که کردی بما و بگذشتی
فغان و ولوله در بین شیخ و شاب افتاد
هر آنکه کردی روی تو دید در چادر
بیلا تیرکی شام و قرص خواب افتاد
فلان وکیل بیاد «خط» لبث از درس
برید و عاقبت الامر «لا کتاب» افتاد

یک پیشنهاد جمالب!

اینجانب بنام يك فرد بشر دوست پیشنهاد میکنم که برای مبارزه با آفت روغن نباتی و جلوگیری از عواقب سوء این سم مهلك منبعد فروشدگان محترم این ماده مخرب، سم فوق را بتبعیت از رویه مرضیه داروخانهها در قفسه های مخصوصی که روی آن کلمه «خطرناکست» نوشته و یک مارک مرکه (دو عدد) استخوان ران خالص و یک کله بی گوشت (۱) نقاشی شده نگهداری کنند. باشد که باین وسیله از زبانهای جانی و مالی این آفت خاמן برانداز کاسته گردد! پیشنهاد دهنده: روغن نباتی خورنده سابق و نیمه آدم حاضر!

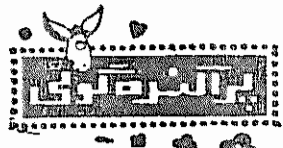


فرق شکم ما با وعده های رجال!

فرق شکم ما با وعده های رجال اینست که هیچ فرقی با هم ندارند چون هر دو تا پوچ و تو خالی هستند!

فرق زن و تلفن

فرق زن و تلفن آنستکه تلفن را اول باید گرفت بعد صحبت کرد ولی زن را اول باید صحبت کرد بعد گرفت!!



جمع و جور کننده: خ - چراغ بوشی

«سنگ عاشق کش ندانم بر سر حافظ که زد»

آنقدر دانم که از پیشانی اش خون میچکد!

کاشان - غ - جهادی

«یکی را که در بند بینی میخند»

برو بند دیگر بپایش بیند!

یزد - محمود - د

«ایکه میپرس ز من آن بار رانمزل کجاست»

منزل او پامناره، توی کوچه دست راست

ر - خدا بخش

«دلا خو کن به تنهایی که از تنها بلاخیزد»

بلای خیزد

زدست همسرم «ژبلا» نمیدانی چها خیزد

شیراز - غره

«نصیب هنرمند حسرت پرست»

«هر» است و «هر» است و «هر» است و «هر» است

دوشیزه همین ع

داشت عباسقلی خان پسری»

دیپلمش را بدو «عاسی» داد!

شیراز - ک: فیلی

«دلی که غیب نماست و جام چم دارد»

زقرض های فراوان ما چه غم دارد؟! سید علی اقبلی

سید علی اقبلی

بازی برای بچه ها!

لب لب من!

لب لب من...

لب لب تو...

اگر قرار بشه یه دونه

از آرزوهات برآورده بشه

چی از خدا میخوای (یعنی

باقالی بچند من ۱۲)

به کاربخورونمیرا.

بالا...

ارزونی...

بالا...

فراونی...

بالا...

لت و پارشدن کن.

خرسیون ا

پائین...

زبروردن سفارت..!

پائین...

دربردن مستشار!

بالا!

ورافتادن تله وزوزون...

بالا...

باز شدن مجلس...

بالا...

آبادی...

بالا...

انتخابات آزاد...

پائین...

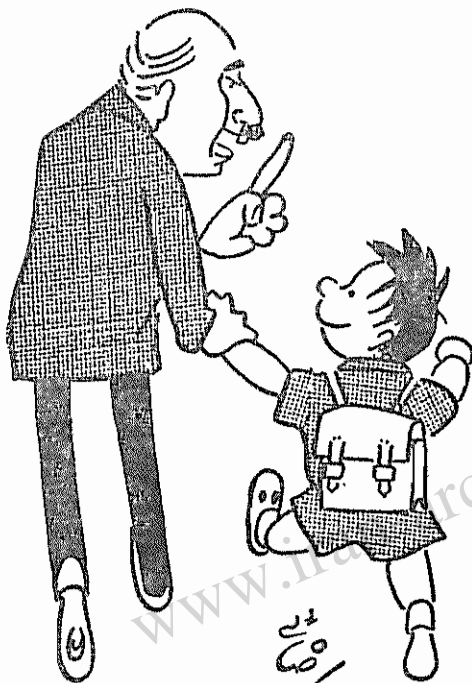
مردن...

خرخر شیرازی . ۱۲۱ «عبدلی»

جواد محبت

کمیتم لنگه (۱)

روز و شب حوصله ام پاک ، ز «پسی» تنگ است
گر چو خر جان بکنم باز ، «کمیتم» لنگ است
کار قحط است و نخواهم ز کسی ، چون دانم ؛
پاسخ همچو منی ، یکدوستا اردنگ است
پاره نانی بکنم نیست ، ولی از چپ و راست ،
زیبت سفره ی من ، وعده ی رنگا رنگ است !
بچه ام ، ورد زبان کرده فقط حرف ریک (۱)
لابد اینهم اثری از ادب و فرهنگ است؟!
عجبی نیست اگر خلق هم... سنگدلند ؛
زانکه ناخواسته هر ، از شن و خاک و سنگ است؟!
مغز ما رفت از این «موسیقی جزا» ولی ،
بهر یک عده همین «عرعر» خوش آهنگ است !
دستها آج شده و دزدی هفتگفت زیاد ،
چه توان کرد؟ ، در این عصر ، نداری لنگه است (۱)!



۱۳۱۴ امسال شاگرد اول بشی... یه جبه قند بهت جایزه میدم!؟

اعضاء دادگاه نباید بیش

از یک درجه از متهم پائین تر باشند.

بالا و پائینش مهم نیست ،

سوزة فیلم باید قوی باشه!

شیکر میون کلوم صدر اعظم

در مراسم افتتاح بیمارستان

راه آهن

صدراعظم - خیلی خوشوتم

که امروز این موسسه مفید را

افتتاح میکنم .

گاتا - بچه ها! نزدیکه کلمه

«خوشوتم» جای «کلنگ» را

بگیرها!

بیمارستان صد و پنجاه

تختخوابی واقعا با این تجهیزات

باعث خوشنودی من است .

بشرطیکه مریضا را راه

بدند!

خیلی خوشوتم که باین

زودی اینجا راه انداختید .

بعده وزارت راه باید کارش

راه انداختن باشه دیگه!

من همیشه بعضی موسسات

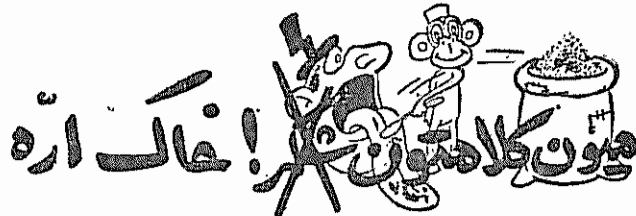
خودمان یک ایرادی داشتم و دارم.

مثل ماها که داشتیم و داریم

و خواهیم داشت .

امروز می بینم که خیلی

بقیه در صفحه ۱۲



حرام زاده است که چندین پدر
آنرا از خود رانده اند.

خدا پدران ما را بیامرزما
تا اینکه مردی بنام

سرهنگ فرسیو این نطفه منحوس
شوم را در راس خود پروراند و

بصورت مفتضح و متبذلی در آورد و
روی میز دادگاه گذارد .

برای شما که طوری نمیشه
بنزاین آن بنده خدا هم اسمی

در کله!
قصه کوئی و افسانه پردازی
نمیکنم .

بلکه نمایشنامه برای تیانر
درست میفرمائین .

بامر پزشکان معالجم
اجباراً شب و روز را بحالت خلق

آویز و تحت کشش وزنه چهار کیلو
گرمی قراردادتم .

عجبی نداره عووض اریس
قد کشیدید حالا ماشا ماشالا آدم

بزرگی شدین!
من علیه باز پرس این

پرورنده سر کار سرهنگ فرسیو اعلام
جرم میکنم .

به! خدا پدرتونو بیامرزه
شد غلامی که آب جوار آرد ۱۰۰!

شیکر میون کلوم وکیل تیمسار
کفتری در داده نظامی

تیمسار جهادی - یک روز
پرورنده تیمسار را مطالعه میکردم

دیدم مقداری از اوراق پرورنده
نیست .

گاتا - حتماً موش جویده بوده!
از پرورنده ای که پرورنده

مادر است چگونه اوراق را
برده اند و چرا کسی بدنبالش نرفته؟

لابد خیال کردند پرورنده
دیگه بزرگ شده و خودش میدونه

کجا باید بره!
بیکدی که زورشان میرسد

میگویند جرم است بیکدی که
زورشان نمیرسد میگویند جرم

نیست .
کل گفتی اما از کا کا اقتباس

کردی داداش!
طرح پیشنهادی در هیأت

دولت عوض میشود کمپانی ویلم
به کنسرسیوم تبدیل میشود و بند

یک از ماده ۴۰ طرح پیشنهادی
حذف میشود .

حالا این یه چشمه از
کارهای کنسرسیومه باقیوبیابین

از ما بپرسین .
وقتی دادستان محترم

اظهار نظر در امری را جرم میداند
چگونه تصویب کردن آنرا

جرم ندانسته .
این چیز احساسا بایه که فقط
بیرت میدونه!

شیکر میون کلوم تیمسار کفتری
در محاکمه ارتش

کفتری - امیدوارم این
دادگاه برای روشن شدن حقیقت

تشکیل شده باشد
گاتا - انگار خیلی خاطر تون

جمعه تیمسار؟!
در مراحل تشکیل پرورنده

آنقدر شگفتیها دیدم که با لغت
«امیدوارم» مطلب را شروع میکنم

- «امیدوار» که هیچ چی ،
خاطر جمع باشین .

هر متهمی درد دادگاه سمی
میکند که از خود دفاع کند

البته که بدشمنی بیاره و پاش
بدادگاه باز بشه!

منهم اسماً باین عنوان
در پیشگاه دادگاه ظاهر شده ام

- ولی رسماً میدونین که
اینهم یک سرگرمی برای بچه هاست!

با گذشت سنین عمر و
خدمات سی و چند ساله این شهوت

برای من باقی نمانده که از خود
دفاع کنم .

- پیری است و هزار عیب و
علت!

باید عرض کنم این اوراقی
که رویهم جمع شده و بصورت

پرورنده در آمده هیچ ارزش قانونی
و اجتماعی و اخلاقی ندارد

- ارزش «مشغولیاتی» که
دارد .

این پرورنده بقدری خلاف
ودروغ دارد که اگر هم وزن آن

حقیقت داخل آن شود اثر آنرا
خنثی نمیکند .

- پس معلوم میشه که هموزن
آن حقیقت هم وجود داره

من خوشوتم که از نظر
قضائی دونفر از حقوقدانان ارتش

از من دفاع خواهند کرد .
اگه مارا با ۳۰۰ تومن

حقوق و ۸ سرعائله یک ماه اداره
کردند آنوقت میفهمیم که توی

این دوره وزمونه حقوقدان، هم
پیدا میشه!

اصولاً ما بمحل عوضی
آمده ایم و مرجعی که باید باتهام

مارسیدگی کند جای دیگری است
- اصلاً عوضی گرفتن ، شما

که با «آفتابه» سرو کار داشتین!
مبتداً و خبروت نتیجه این

پرورنده باهم نمیخواند .
واسه همین هم اسمش

محاکمه است!
معنای این پرورنده فی

بطن شاعر است .
حالا شاعرش کی باشه؟!
این مولودی که بعنوان
پرورنده تقدیم دادگاه شده طفل

کار

هـ خرسندی

«بروکارمیکن مگو نیست کار»
 در این مملکت کار بسیار هست
 فقط لازم آمد کمی پشتکار
 کنون بشنو از بنده دستور کار
 مهیا بکن مخزنی بهر آب
 سپس توی آن جوش شیرین بزن
 چو خواهی که بویش شود دلپسند
 بزن به داز آن توی آن آب رنگ
 وزان پس به بطریش اندر نما
 بزن طشتکی بر در شیشه اش
 بنه نام آنرا دکشافت کولاه
 ز پولش بکن لب بلب جیب خود
 سپس صاف و راحت برو خارجه
 کنار «می سی سی پی» ویلا بساز
 بشین توی آنها و شادان بخند
 برویش همه ساده لوحان بخند
 «از کرمانشاه : م - آدمیانه»

کار!

ادا بیجهت از خودت در نیارا
 که با کار (۱) سازم ترا آشنا!
 کمی «رو» برو دست و پا کن نخست
 «پدر سوختگی»! رایبافزا بان
 بنده از کلک دست چرخ فلک!
 بکن «شرکت خانه سازی» علم
 نما حاضر اندر گفت تیغ را
 بنده نیست آبادی از خود نشان
 (ترس اینکه، یکروز کردی خنجر)
 بدین شیوه وضعت شود رو برآه
 پس آنگاه راه سویس، پیش گیر
 در آنجا دعای بجان حقیر (!)
 بازم ازین کارها براتون داریم به خورده طساق
 داشته باشیم!
 «مصرع بروکارمیکن مگو نیست کار» (با مگو چیست کار)
 را بین شماری تهران و شهرستانها بمسابقه گذارده و جوایزهای رسیده
 را بترتیب چاپ میکنیم و بچشم قرعه به پنج نفر از کسانی که شمرشان
 چاپ شود یکسال توفیق ماهانه جایزه می دهیم



به جفت نیم تخت و سه تون میندازم از نون سنگک محکمتر!

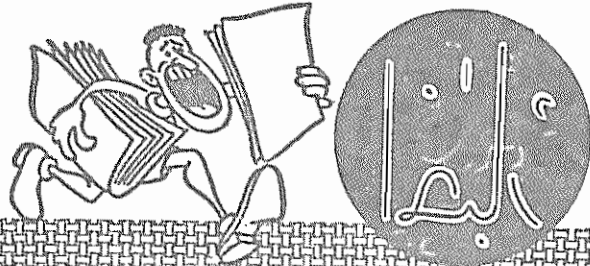
کمال همنشین

یکوف سفیر کبیر شوروی هفته قبل بخبر نگاران
 جراید اظهار داشت: هنگام سفر برژنف بایران نخستین
 د کلنگ، سدهای مرزی ایران و شوروی بزمین زده
 میشود...
 و از شنیدن این خبر بار دیگر برای ما مسلم شد
 که کمال همنشین خیلی زود اثر خود را بروز میدهد و لو
 آن کمال، «کلنگ زنی» باشد!



اهمیت انتخابات این دوره

شایعانی که درباره عقب
 افتادن مسئله انتخابات، در
 چندماه اخیر بر افواه افتاده بود
 وعدهای مفرض این عقب افتادن
 ناچیز را سیاست دفع الوقت
 تعبیر کرده بودند بالاخره
 موجب شده که توجه بسیاری از
 محافل سیاسی دنیا به انتخابات
 کشور گل و بلبل معطوف گردد و
 اظهار نظرهائی در این مورد
 بعمل آید.
 اظهار نظرهائی که در
 این مورد از طرف محافل و
 نشریات ذیصلاح جهان بعمل
 آمده فی الواقع عموماً جالب
 توجه میباشد اما مهمترین آنها
 اظهار نظری است که از طرف
 مفسر مجله «سیر ایوب» شده
 این مفسر طی مقاله استدلالی
 می نویسد:
 شک نیست که «ساختن»
 يك آئين نامه مورد پسند برای
 انتخابات کاریت در ردیف
 ساختن يك سفینه فضائی! اثر
 چه ممکن است سفینه انتخابات
 بعکس سفینه بی ایسانی باشد
 ولی بهر حال مدتی وقت لازم
 است تا ساخته شود. بنا بر این
 برای مردم کشور گل و بلبل قبل
 از هر چیز مقداری «سیر ایوب»
 لازم است تا بتوانند با نظر
 پایان پذیر فتن مدت مورد بحث
 روز شماری کنند.
 همین مفسر آن ادامه میدهد:
 چقدر مایه تأسف است
 وقتی که خیر نگار ما از پایتخت
 کشور گل و بلبل گزارش دهد
 که مردم این مرز و بوم بیگانه
 و گنایه میگویند: هفت مرغ
 پنختره انتظار خورد - ماشوز
 اندر خم يك چوچادیم و مهناتور
 شان نیز این است که سائرین تا
 کنون اقله هفت موشک ساخته و
 بنضا پرتاب کرده اند. ولی
 ما هنوز موفق نشدیم يك
 آئين نامه سی چهل ماده ای
 برای انتخابات خودمون بسازیم
 در حالیکه اولاً هیچ کشوری
 هفت سفینه بنضا پرتاب نکرده و
 ثانیاً همانطور که فوقاً هم
 اشاره شد «ساختن» يك آئين-
 نامه برای انتخابات آئينم
 انتخاباتی که قراست با کارت
 الکترا ل صورت گیرد، اگر
 از ساختن يك سفینه زیادتر
 وقت نبرد بطور قطع کمتر هم
 نخواهد برد.
 بهر حال این بود قسمتی
 از تفسیر مجله سیر ایوب درباره
 آئين نامه انتخابات، ولی اهم
 از اینکه این تفسیر اثری در
 بین طرفداران انتخابات برجا
 نگذارد و یا نگذارد انجام
 يك امر برای ما از ضروریات
 است و آن اینکه تمام کار و
 زندگی خود را موقتاً رها کرده
 و بنشینیم بخود مباحثات کنیم
 که انتخابات این دوره آئينمان
 انتخابات مهمی است که اولاً
 ساختن آئين نامه اش باندازه
 ساختن يك سفینه فضائی وقت
 لازم دارد و ثانیاً با کارتهای
 الکترا لی که فائده ایست از
 تمدن و پیشرفت و شکفتگی و جلو
 افتادن، انجام خواهد گرفت



باید بالا بره رشت سیاست
 تا روشن شی باوضاع زمونه
 نخست وزیر شروع انتخابات را بهمین زودی تأکید کرده
 ولو شد سر صدای انتخابات
 شده بیبوده و باهوده تکرار
 ولیکن طبق تفسیر معمولی
 دیگر ایندفعه کارش روبراهست
 بنا بر قول او تا ماه دیگر
 فزون گردد شعور دیپلماسیت
 بخون اخبار مارا دونه دونه
 باید بالا بره رشت سیاست
 تا روشن شی باوضاع زمونه
 نخست وزیر شروع انتخابات را بهمین زودی تأکید کرده
 ولو شد سر صدای انتخابات
 شده بیبوده و باهوده تکرار
 ولیکن طبق تفسیر معمولی
 دیگر ایندفعه کارش روبراهست
 بنا بر قول او تا ماه دیگر

دولت عراق جنگ با عشاير را آغاز کرد
 بنابر قول يك مرد مسافر
 دوباره روبراشد کشت و کشتار
 در این باره مفسرهائی توفیق
 کاکا گوید که آید بوی باروت
 (که اونهم جزو مشتقات نفته
 شروع شد جنگ عارف باعشاير
 فیب و غارت و تاراج و آزار
 بکل وا مانده انداز راه تحقیق
 ممولی گوید آید بوی مازوت
 که بوی کندش عالم را گرفته!)

شوروی يك فضا نورد دیگر بنضا فرستاد
 بی سرگرمی افراد دنیا
 یکی را بر فضا پرتاب کردند
 محاکمه سدهای از سران ارتش مجدداً آغاز شد
 نرفته چون تب تو رو بکاش
 که تا از دیدنش دلشاد کردی
 در این هفته دوباره شورویها
 دل همکار خود را آب کردند
 برای کشته تجویز نمایش
 ز قید دلخوری آزاد کردی



ارجاع پرونده
 بقرار اطلاع پرونده
 « اداره کمال تصفیه و
 ورشکستگی» که در نتیجه
 رسیدگی بازرسان کل کشور
 تشکیل شده بود از طریق
 دادستان دیوان کیفر برای
 رسیدگی و اظهار نظر نزد
 بازپرسی دادسرای
 دیوان کیفر فرستاده شد
 «جرايد»
 «:باين ترتيب معلوم
 میشود که رنود بالاخره
 اداره تصفیه و ورشکستگی
 را هم به ورشکستگی
 گشاندند!»

«جامانده از ستون پراکنده گوی!»
 «زن خوب و فرما نبر بارسا،
 دهد رای خون را بدون بها»

پیرامون خانه سازی

عدهای از کارمندان خانه بدوش طی نامه مفصلی که
 بدقت توفیق ارسال داشته اند پرسیده اند که کار «خانه ساختن»
 برای کارمندان، در چه مرحله ایست و چه وقت با تمام خواهد
 رسید؟
 در پاسخ این عده یاد آور میشویم که مسئله خانه سازی
 تقریباً پایان پذیرفته و فقط سه مرحله خیلی خیلی خیلی جزئی آن
 مانده که آنهم بزودی حل خواهد شد.
 این سه مرحله عبارت است از: بودن زمین، عدم
 وجود بنا و عملاً حاضر نبودن مصالح ساختمانی!

هوالباقی

هذا كتاب مستطاب «جوامع المكافات» یا رساله



از بهارین

خلاصه ای از گذشته

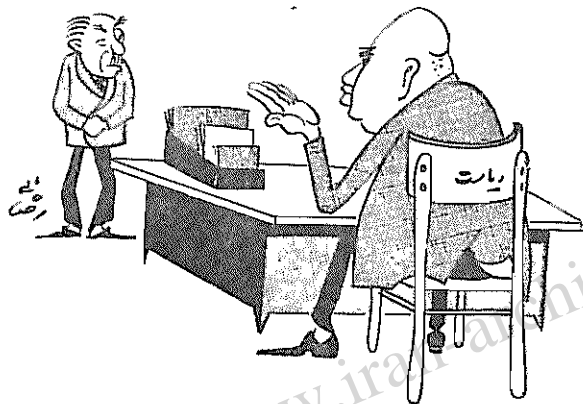
علیمحمد خان کارمند اداره اوقاف قوچان با هزار درد سر خود را بتهران منتقل کرده و بعد از دوندگی زیاد دو اطاق خالی گیر آورده و حالا گرفتار صاحبخانه پدر و مادر دار شده که هر روز یک دره سر برایش درست میکنند و قضیه زیرهم یکی از آنهاست . . .

۴۴ - سرگرمی!

از فرامین محکم جاهل پنج افتاد بین خرد و کلان در همین بین استکان عرق تا که رفتم هاونه بکنیم مزه را هم گذاشت در کف ما گفت: هر کسی که ناز و نوبز بکنه نفس ساقی رو شید که ا رسمش اینه که ساقی حق داره شیردوانشو بریزه روی بساط حالا هر کی که لوطیشه یا حق دیگر اینجا حساب چاقو بود چندتائی که « اهل دل » بودند جامها را زدند زود بهم چند تا هم که مثل من یه روند با کمی لفت و اخم و ترشیدن استکان را بروی لب بردند تک و تو کی که بهر ظاهر کار تا که دیدند اکثریت را زود بی فال و نیت و قرعه دومین استکان چو خالی شد کلهها گرم و نیشها وا شد از فیوضات استکان دوا حرفهای سیاسی سابق هیجان عقائد متضاد بهوا رفت بانگ نوشانوش جاهل از دیدن محیط متین با دو تک سرفه گره گره دار دست چپ را نهاد در بن گوش - ای نگارا دلی دلی یارا بازجو یک نیگا باینجا کن های حبیبیم دلی دلی کو دوست بقیه دارد

نشدن بالاخره!

با من آن آفت جان یار نشد بالاخره
 بدخلو! در توی شلوار نشد بالاخره
 سالها رفت و پر و پاچه بیعرضه من
 روشنی بخش شب تار نشد بالاخره
 ملاقم طاق شد و جان بلب آمد، اما
 دست من بند بیک کار نشد بالاخره
 اهل انصاف نه تنها نشد آن میوه فروش
 دس بسر حضرت شهرتار نشد بالاخره
 وای بر آنکه علیرغم هوار زن و مرد
 کرد لالائی و بیدار نشد بالاخره
 تا که نگرفت ز تو حق و حسابی یارو
 چاکر و مخلص سر کار نشد بالاخره
 انتخابات چودر بوته اجمال بماند
 شاد و خرم دل «سردار» نشد بالاخره
 راستی معنی مشروطه به مجلس چیست؟
 کس ازین نکته خبردار نشد بالاخره
 ز آنهمه خوردن و خوابیدن، ماتم که چرا
 شکم دختره پروار نشد بالاخره
 بهر این شعر بسی زور زدم تا نشود
 تند و پر گوشه و بودار - نشد بالاخره!!



رئیس - آقا جان، آدم روزی صد دفعه ۴۵ سلام نمیکنه پیشخدمت - قربان آخه چشم گل مژه زده!!؟

گفت و شنید

گفتم: شنیدی که محاکمه هفت نفر از امرای ارتش آغاز شده؟
 گفت: آره
 گفتم: چی میگی؟
 گفت: بنظر من اکه تا تک محاکمه شون میگردن خیلی بهتر بود، خوراک حالا حالا های مردم درمیومد!
 گفتم: شنیدی که کنکور عمومی دانشکها بطریق تستی انجام میشود؟
 گفت: آره
 گفتم: نظرت چیه؟
 گفت: بعقیده من اگر بطریق قسطی! انجام میشد بهتر بود!
 گفتم: شنیدی که در نزاعی در شهر «اهر» گوش مردی بنام رستم کنده شد؟
 گفت: آره
 گفتم: چی میگی؟
 گفت: رستم قرن روغن نباتی همیشه دیگه!
 گفتم: شنیدی که حمله موش مردی را مجروح و بستری کرده؟
 گفت: آره

گفتم: نظرت چیه؟
 گفت: اینهم مرد قرن روغن نباتی!
 گفتم: شنیدی که چشم مرده بجای چشم اصلی بیماری گذاشته شده و اکنون او بخوبی میتواند بیند؟
 گفت: آره؛ اکه بنارن!!
 گفتم: شنیدی که وزیر کشور گفته مملکت ما به بیست هزار پزشک احتیاج داره؟
 گفت: آره
 گفتم: چی میگی؟
 گفت: آره دیگه چون بهر کدومشون هزار نفر میرسه که نقله کنن و راحت بشیم!
 گفتم: شنیدی که مدیر عامل شرکت شیلات گفته محصول ماهی خاویار اسال بیسابقه بود؟
 گفت: آره
 گفتم: چی میگی؟
 گفت: بی سابقه گی و یا سابقه کیش چه تأثیری بحال ما داره؟ یه چیزی بگو که بدرد ما بخوره! از ماهی دونه ای بیست تومن حرف زن!
 م - ک: زرد آلو عنک



سلمانای ناشی!

* مرد کی دید قضا را وسط راه یکی از رفقا را که سر و صورت او بود ز حدیش پر از پشم و پراز ریش، چنان صوفی درویش، بیک وضع قاراشمیش، نهاد او قدمی پیش و بدو داد سلامی و ازو یافت علیکی و سپس حال از آن آدم بی حال پرسید و بخندید و بدو گفت که: « این وضع، چه وضعی است؟ برای چه سر و صورت خود را تراشی و از این ریش فراوان نکنی پاک؟ » بگفتا که: « بجان تو گرفتاری بسیار بمن مهلت این کار نداده، فقط امروز توانسته ام از وقت خودم کش بروم یک دوسه ساعت که بحمام وبه اصلاح بپردازم و الساعه روانم سوی سلمانای «جرتا» که بیکم تبه راحت کندم پاک زان بهی این ریش که افکنده مرا سخت بشویش و دهد جلوه چوبک آدم و ارفقه پیرم.»
 * گفت: « ای جان برادر تو مگر عقل نداری؟ مگر از زندگی خود شده ای خسته و خواهی که خودت را بکشی؟ جان من آخر به چه جرأت تو به سلمانای «جرتا» روی وریش خودت را بنهی در کف یک آدم سلمانای ناشی آنه، در آنجای مرو، پندز مخلص بشنو، من که محال است دگر پای در آنجای بهم چونکه به هر وقت در آنجای نهادم قدم اندر بی اصلاح سروریش خودم تیغ بسی کند بیاورد و سرا و صورت من کند و بسی زخم به هر گوشه پرا کند بداندان که زجان ساخت بیکم تبه سیرم.

* چون شنید این سخن آن مرد بخندید و بدو گفت که: « منم بهمین علت از آن جا نکش دست، از آنری که سلمانای پرنمفتی بهم من است این و نهاده است قراری که به هر زخم که بر صورت چاکر بزند او، دو قرآم بدهد روی همین اصل بهر دفعه که اصلاح کند ریش مرا، بنده نه تنها ندهم هیچ بدو اجرت اصلاح سر و صورت خود، بلکه بیایست از و بیشتر از چار تومن نیز بگیرم! »
 دهدد میرزا

د آتھی مناقصه

تله و زوزون میلی ایران تعدادی مگس کش دست دوم جهت کشتن مگسهای استودیو که با سماجت بسر و صورت هنرمندان او اجرا کنندگان برنامهها نشست و موجب مزاحمت ایشان و سرگرمی بینندگان عزیز را فراهم میکنند خریداری مینماید داوطلبان با در داشتن نمونه مگس کش ها مراجنه کرده و در ضمن باید طرز کار یا دستگاه مگس کش را به مسئولین مربوطه بیاهوزند!
 م - م: کمیایتر

بسلامتی!

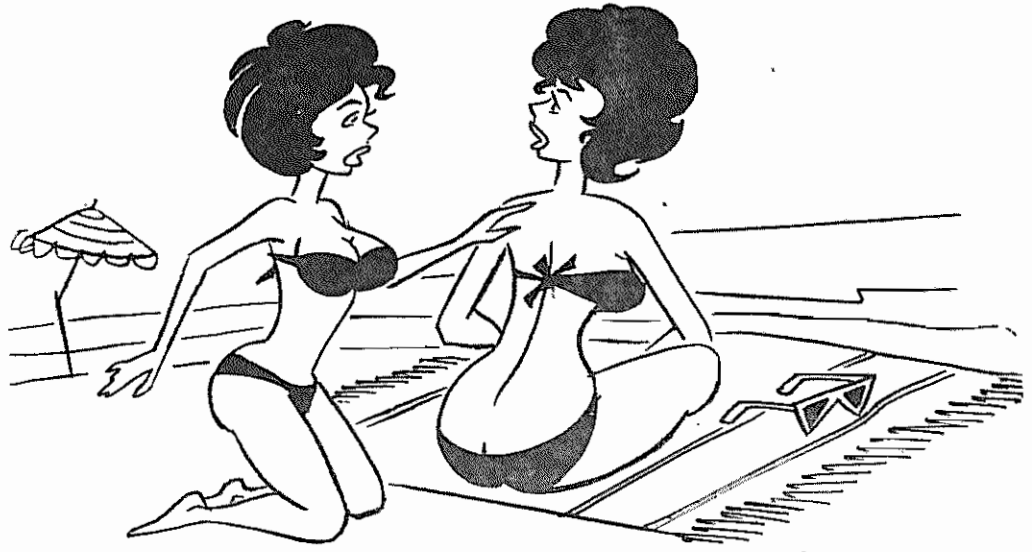
سر موضوع کوچکی بین این زن وشوهر مشاجره و دعوی بزرگی شده بود زن فریاد زد و گفت:
 - دیگر نمیخواهم روی تو را به بینم ...
 - راستی؟
 - همین که گفتم... من همین الان بمنزل مادرم بر میگردم... و بلافاصله اسبابهای خود را جمع کرد و سوار تاکسی شد و از خانه بیرون رفت.
 نیم ساعتی عوض رفتن به منزل مادرش توی خیابان و اطراف شهر گردش کرد و دوباره بمنزل خود مراجعت کرد و شوهرش گفت - آمدم! و تورا بخشیدم حالا زود باش برو دوتا شیشه آبجو بیاار تا جشن بگیریم منم خوراک و مزه حاضر میکنم شوهرش باناراحتی جواب داد:
 - میترسم زیادیم بکنه!
 - چرا؟
 - آخر برای رفتن تو حالا پنج ناشیسه آبجو سر کشیده ام!؟

یادی از نسیم شمال ، خدا پیامرز

قوجعلی

نصیحت!

خواهی که شوی صاحب عنوان و پیک و پوز
 خواهی که شوی مالک صد کاخ دلفروز
 خواهی نشوی آخر عمری حاجی فیروز
 خواهی که نگرده به عیث سبیل توفوز
«رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز»
 خواهی که بگویند فلان ز رجالت
 باهیت و با غیرت و با فضل و کمالست
 خوشنام و صحیح العمل و پاک حالست
 القه کرت میل به جاه و زر و مالست
«رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز»
 گر عدلیه چی هستی از آن مسخره ها باش
 گرد کتر طب هستی از آن شندره ها باش
 گر مالیه چی هستی دم پنجره ها باش!
 در هر عملی توی همین دایره ها باش :
«رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز»
 غافل مشو از دلقکی و کار تملق
 با تمیک ارباب بزنی تار تملق
 خواهی که شوی محرم اسرار تملق
 در رتبه شوی همدم سالار تملق
«رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز»
 زحمت مکش اندر طلب علم بمولا
 اندر طلب فضل مرو اصلن اصلا
 حیفاست طلائی که شود خرج مطلا
 خواهی اگر امروز مقامت بره بالا
«رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز»
 وقتی که سخنهای اصولی همه باد است
 علامه کم از نقد علی ملا جواد است
 اصلا بتوجه کار کجا تنگ و کشاد است
 ول کن بابا، کور پدر هرچه سواد است
«رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز»



- چه عالی ...
 - منو میگی ؟
 - نخیر دگرم نیوآ، را میگویم

صابون گلنار



زن - چی گفتی ؟ صابون گلنار نمیخوری ! .. !



- امسال تابستون اروپا میرین ؟
 - نه ، میریم مثل قو که از کورت دازورهم بهتره !

پروفیل سپنتا

پروفیل سپنتا	ز مرغوبی ندارد مثل دهمتا
پروفیل سپنتا	بود محکم و هم شیک و زیبا
شود زنده دوباره	اگر رستم که زورش بی شماره
پروفیل سپنتا	کنند او را حسابی خیط و رسوا
ازین جنس چو فولاد	چگونه میتوان داد سخن داد
پروفیل سپنتا	که از کت بسته دست سنگ خارا
همه جور و همه رنگ	بود اجناس آن حکمترا از سنگ
پروفیل سپنتا	ز در ب و پنجره دستگیره لولا
قشنگ و دیدیه	اگر چه نوع جنسش آهنینه
پروفیل سپنتا	از آن بهتر نه خم کرده دولا
بخرازان آن دو خروار	پاشوی بالا کن روسوی بازار
پروفیل سپنتا	که باشد قیمتش ارزان به لا

چینی سانگو



مرد - چرا دو سرویس چینی سانگو خریدی؟
زن - به سرویسی را هم برای تزئین اطاقبا خریدم!

چینی سانگو

« نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که اسم طلا برد ، زرگری داند
نه هر چه را که بر آن نام «ظرف» بنهاندند
کسش به چینی سانگو برابری داند
کسیکه چینی سانگو خریده میداند
« که قدر گوهر یکدانه ، گوهری داند»
خریده چینی سانگو بدون چون و چرا
هر آنکه رسم و ره سفره کستری داند
زمن مپرس تو از بی رقیبی سانگو
از آن بیوس که دیده است ودآوری داند
مرکز پخش - حاجب الدوله - علی الحسابی تلفن ۵۸۰۰۸۶

پول پارو کنید...



علاوه بر ۱۰۰ هزار تومان پول نقد و خوارها پول نقره، یک نیمه نامه صد هزار تومانی هم دریافت خواهید کرد.

بابل سویا

نرو ماده !!

خبراً ، رنگ رنگه، آبی بیه جون
هر وقت ساز پر کلک اینجاست
توی دارچین و زعفران شده پر
نمک عالی « خذف » میشه
میشه غالب مدام بر مردم
میشه «چپسی کولا» و «خیطی کولا»
هست هر روز عکس و تفصیلات
میشود چاپ با حروف سیا
میرود این ترانه هم از یاد
یادم آمد ز داستانی باز

شهر، شهر فرنگه ، آبی بیه جون
جامل اسکناس و چک اینجاست
خاکه آره ، خاکه آجر
کچ و سیمان و خرده شیشه
« گل اخری » بجای «میلکو کرم»!
آب جوی کثیف و رنگ و حنا
توی این روزنامه آلت جات !
خبر دستگیری آنها
بعد يك چند میشوند آزاد
می شود کرچه گفتگوی دراز

بود جاندار می بنام مراد
آئیر را واقماً بیجا میزد
دیگر از این نظر نبود غمش
رد پاهای او نشان میشد
میفرستاد سوی دادسرا
بود يك دزد ناقلا و زرنگ
با خبر از رموز اهرمنی
بر سر زین اسب خویش نشست
بعد هم سوی شهر کرد روان
تا ببیند بدین طریق چیزا
قاضی شهر ، رأی ایشان داد
متهم بی گناه و آزاده !!

« این حکایت شنو که در بغداد »
مرغ را بر سر هوا میزد
بود « نیمه » میان ده شکمش
زین سبب دزد گر عیان میشد
زود میکرد دستگیر او را
بین این دزدهای رنگا رنگ
آکه از راه و رسم راهزی
بار اول گرفت و دستش بست
برد او را بجانب زندان
داد تحویل دستگاه قضا
چند روزی گذشت و شد آزاد
طبق « بند » فلان ، فلان « ماده »

دزد بر گشت باز هم سرکار
حافظ دزد کار کشته ما
بی تعلل ز جای خویش پرید
بست او را چو مرد شیر افکن
چونکه دارم « طناب » تاییده
کرد خالی بچشم او رگبار
گفت « نر » کار دزد ها را کرد
طبق « نر » فلان ، « طناب » فلان
در فلان گوشه تیر باران شد
دور دور « طناب » باشد و « نر »

این عمل چند بار شد تکرار
« ماده » و « بند » بود در هر جا
جاندارام بار دیگرش چون دید
با « طنابی » بیک درخت کهن
گفت ایندفعه « بند » مالیده
« ماده » هم نیست چون تو در کار
جایجا دخل دزد را آورد
روی کاغذ نوشت بعد از آن
چون خطای فلان فراوان شد
نیست دیگر ز « بند » و « ماده » خبر

تا نماند دزد ها اثری

کاش پیدا شود طناب ونری

باد!

میخواستم طبق معمول سنواتی مطلبی برای روزنامه تهیه کنم ولی چون هوای اطاق از آتش جهنم داغ تر بود چند برگ کاغذ آزاد برداشتم و به هوای آزاد رفتم تا یک مطلب آزاد بنویسم. غافل از اینکه وقتی هوا طوفانی است و بادهای موافق و مخالف میوزد، نمی شود در هوای آزاد کاری انجام داد! باد مرتب مزاحم بود و اوراق کاغذ را ازین طرف با آن طرف میکشید و چنان حواس مرا پرت میکرد که بکلی «مطلبم از یاد رفت»

ولی آیا میشد چیزی ننویسم؟ در اینصورت جواب سردی را چه بدهم و برای خواننده ها چه عذری بتراشم؟ ناچار بگفتم بی مغ فشار آوردم تا سوزنه تازه ای پیدا کنم فکر کردم خوبست این هفته «مطلب نو» که بنویسم را چه بدهم «باد» بنویسم تا یک سوزنه «باد آورده» هم داشته باشم.

گرچه در کتابهای فیزیک و شیمی یک نوشته: «باد از اختلاف درجه حرارت دو محل تولید میشود» ولی میز غضنفر حلیمیزو کل اصغر عدسی فروش عقیده دارند که باد فقط و فقط از خوردن هله و هوله و غذای ناپاب ایجاد میشود پس:

ولی چون ما بقیه هر دو دسته احترام میگذاریم در باره پیدایش باد بحثی نمیکنیم و فقط انواع مشهور آنرا نام میبریم:

مشهورترین بادها «باد قفق» است که خدا تعالی هیچ تابنده ای نکرده!

این باد مخصوص آدمهائی است که بارهای سنگین از قبیل بار گران و غیره بر میدارند و «قر» میشوند.

یکی دیگر از بادهای خطرناک باد است که گاه و بیگاه در شکم می پیچد و آدم را بیچاره میکند که سعدی علیه الرحمه در اینباره فرموده:

چو باد اندر شکم پیچد فروهل که باد اندر شکم باراست بردل از این باد بطور سر بسته در کتب فقهی یاد شده و یکی از مبطلات و ضورا «خروج ریح» نامیده اند و منظور از «ریح» عربی همان «باد» فارسی خودمان است!

باد دیگری هم هست که بهتر است نامش را «باد تنمی» بگذاریم چون اگر آنرا بکارند طوفان سبز میشود چنانکه میگویند: «قلانی باد کاشت و طوفان درو کرد» بادی که مخصوص عشاق سینه چاک و شاعران احساساتی است «باد صبا» است که پیغام بلبل را بکل

نکته

پنج ساله

موجودی که بجز آن میتواند ادعا کند بعمرش مجلس ندیده؟! «ایرج خواجه توری»



صدر اعظم کلنگی!

میدهد و نامه عاشق را بدون دریافت کسر تمبل! بگوی معشوقه میبرد باد غرور و باد نخوت فقط در کله رجال است و باین آسایشها از کله شان در نمیروند... گاهی اوقات هم این باد را به غنغ یا گلو میاندازند ولی نباید آنرا با «باد گلو کردن» اشتباه کرد..

اغنیاء معمولاً بعد از به نیش کشیدن چند نفر بوقلمون و نوشیدن یک بطری ویسکی با درر گلو میکنند و ضعفا بعد از سر کشیدن آبگوشت بخورد لویا

بعضی ها معتقدند که از هر طرف باد آمد باید بادش داد... عین بادبان کشتی یا خود کشتی بادی اصلاح را در در بروریم؟.. باد - باد کههای خودمان همین خاصیت را دارند. ولی امان از وقتی که گردبادی بشود یا تند بادی در بگیرد... باد و برور را حسابی از کله پیروان این عقیده بیرون خواهد کرد.

ولی در همین مواقع هم زرتکهای مثل باد صرصر جیم میشوند، اینچنین اشخاص را اصطلاحاً «بادپا» میگویند کسی را باد کردن و باد کسی را در کردن هم اصطلاح جالبی است ولی نه برای باد کردن اولی پمپ باد بکار میروند و نه برای در کردن باد دومی سوزن و سنجاق و میخ و نظاریش.

در بین مر کبات، چیزی با اسم بادرنج معروف است و بادمجان هم نفسش باد است چنانکه گفته اند: بادمجان باد داره - نخوای مامان چون باد زیاد داره - نخوری مامان چون!

بعضی ها هم شکمشان یا جای دیگرشان باد میآورد ولی هیچ ارتباطی با ضرب المثل «باد آورنده را باد میبرد» ندارد... خ - چراغ موشی!

پالون باشی

ببل گویا

ای پسر که همه جا تابع قانون باشی همچو من گذشته و سرگشته و بی نون باشی باشدت که در این دور زمان یک «جو» رو به از آنست که از علم، فلاطون باشی شرط آنست که هر لحظه برنگی کردی

کبر و ترسا و یهودی و مسلمون باشی با مسیحی سرو کارت چو بیفتند «قارابط» با یهودی چو شدی «همدم» «شعمون» باشی چند روزی بشوی «جاک» و «موش» یا که «زار»

کاهگاهی «رمضون» باشی و «شعبون» باشی هر کجا بود دری باز، تو دالون کردی هر کجا بود خری بسته، تو پالون باشی

گر که خواهی بو کالت، بوزارت برسی «شرط اول قدم آنست که مجنون باشی»

همچو «مش قربون» هر جاندوی در پی کار گر بهر جا پی ذکر «بله قربون» باشی خلق هر دم بسردست و سرت جای دهند

گر سبک مغز بسان کف صابون باشی شرف خویش اگر ریزی در پای قران نا بجنبی بخودت لنگه قارون باشی

مرد رندی بکن و دم مز از حرف حساب ورنه چون بنگری ز دایره بیرون باشی عطر کاشون نشوی، چونکه دهانت بندند

سعی کن جان دلم، غرق کاشون باشی گر شدی شاعر، از دم همه را مدح بگویی «ورنه چون من همه جا گشته و ولون باشی»

بی سبب فکر پریشانی این جمع مکن سعی کن «شاعر کیسوی پریشون» باشی جان من، چون پدیرت سر کش و گستاخ میاش

بهر آنست که تو گوش بفرمون باشی هر چه دیدی تو بهی گوشه، بگوحق اینست تازمانه نگذارد که تو محزون باشی

هر قدر کم کنی از عقل و شور و ادب بهمان قدر، بجای از همه افزون باشی گر کشی «هر» بشناسند «هنرمند» ترا «خاصه آندم که خراب از می کلگون باشی»

گر صداقت همه جامان کار تو شود «کی روی؟ هر که پرسد چه کنی؟ چون باشی؟

خلق خندانند ز اشعار تو «گویا» چون گل نیست شایسته که چون غنچه جگر خون باشی

نکته‌ها

☆ اورا قیچیای خیابان چراغ برق رانندگان زن را بهترین راننده های دنیا میدانند!

☆ زنی که پشت فرمان اتومبیل بنشیند و سالم از پشت فرمان اتومبیل برخیزد.

☆ تنها زنی که پشت فرمان اتومبیل نشست و تصادف نکرد زنی بود که رانندگی نمیدانست و فقط بخاطر این پشت فرمان نشست که بوق زند و ادای راننده ها را در بیارود!

نوعی آب نبات

یکی از سارما نهی آب نبات سازی در روزنامه ها اعلان کرده «آب نبات شیری» ما با علامت «ج» مشخص شده... و همین امر موجب گردیده که بعضی ها خیال کنند آب نبات مزبور بجای آنکه «شیری» باشد ممکن است نوع دیگری باشد!

نکته‌هایی...

درباره زن



☆ سگ تر بودن بهتر از شیر ماده بودنست!

☆☆☆

☆ زن یعنی قلب و مرد یعنی مغز!!

نتیجه رضا پیتیش

دو روز بیشتر نبود که برای انجام کاری وارد این شهر عرب زبان یعنی شبه جزیره «دوبی» شده بودم. کسانیکه باین شهر رفته اند میدانند که دوبی از بیخ عرب نیست! و اغلب سکنه آن بانگلیسی صحبت میکنند و این موضوع برای من فارسی زبان که یک کلمه هم عربی نمیدانستم ولی توی دبیرستان چند تا لغت انگلیسی یاد گرفته بودم مایه امید بود.

آنروز سه چهار ساعت تمام تو خیابانها و کوچه پس کوچه های این شهر پرسه زدم شاید یک نفر را گیر بیاورم که زبان انگلیسی سرش بشود و ازش مقداری خورود و خوراک بخرم تا لااقل از گشتگی نمیرم. نزدیکیهای ظهر بود که یک مغازه نیمه بقالی و نیمه لبنیاتی نظرم را جلب کرد و چون از قیافه دکاندار خوشم آمده بود وارد مغازه شدم.

صاحب مغازه بجدای را که قبل از من آمده بود راه انداخت و سپس متوجه من شد. منکه انتظار این لحظه را می کشیدم در این فرصت کوتاه چند جمله غلطو درست انگلیسی را کل هم کرده بودم و بعضی اینکه صاحب مغازه رویش را بطرف من کرد مثل ضبط صوت فنر در رفته شروع کردم بانگلیسی صحبت کردن صاحب مغازه هم خیلی خوش سردبادان نیمه باز و قیافه در هم سراپای مرا اورا انداز میکرد. من حس کردم نتوانستم تمام آظهور که باید و شاید منظورم را به صاحب مغازه حالی کنم لذا مجدداً وبالبداهه جملات دیگری ساختم و بادستپاچگی در حالیکه مثل آدمهای الکن هی سروپایم را تکان میدادم

آنها را بشاق مغازه دار بستم! باز هم در تمام این مدت صاحب مغازه بادهان باز و چشمهای متعجب مرا تماشا میکرد.

هفت هشت ده دقیقه دیگر هم گذشت و من از بس زور کی انگلیسی بلغور کرده بودم به هنر افتاده و نفسم داشت بند میآمد!

عرق پیشانیم را پاک کردم و برای اینکه عکس العمل مغازه دار را ببینم سکوت کردم. چند دقیقه ای گذشت و من با ولع تمام چشم بدهان یارو دوخته بودم تا با یک جمله انگلیسی تکلیف مرا معلوم کند بالااقل بزبان عربی چند تا فاضل آبدار بمن بدهد (۱) اتفاقاً دکاندار زیاد مخلص را توان انتظار نگذاشت و با جمله ای که گفت بنده را از عالم خلسه بیرون آورد. می دانید چه گفت؟

پس از اینکه کمی پشت کوشش را خاراند گفت: «ببخشید... شما تهرونی نیستین؟!»



پستی ما ارالان داره حقوقو پس انداز میکنه تا در سال تحصیلی آینه موفقی بشه یکی از توله ها شو مدرسه بذاره ! شیراز: آقای جعفر: ک -

اگه خیلی از بیکاری حوصله تون سررفته دیپلماتونو وردارین بیاین اینجا تا با دیلم بنده بذاریمش در کوزه اونوقت بشنیم وبا خیال راحت آشو بخوریم که عظمون رفع شه !

بهبهان: آقای تقی آصفی:
۱- اینو برای شماره خوانندگان با ذوق می نویسم که اگه مطالب ارسالیتون چاپ نشد از ما دلخور نشین چون ممکنه اون مطلب موضوع روز باشه و تا بدست ما میرسه دیر شده باشه و قابل چاپ نباشه و دیگه اینکه ممکنه مطالبتون برای فصل و موقع معینی باشه که باید بموقع خودش چاپ کرد و زودتر نمیشه بهر حال ناامید نشوید و باز هم دست بکارشوید و مطالب تازه تر و ۸۰ و بیتر بنویسید ۲- بنده فکر می کنم قاتل محمد مسعود همان کسی باشد که اورا کشت (!) اگر جناب عالی شخص دیگری را سراغ دارید ما را هم خبر کنید (۱)

اصفهان با بوم - شهابی:
اگر جناب عالی خیلی دلتون برای آقا سرتون تنگ شده دستور بدین کفاش سر مجله ، دلتونو قالب بزنه تا کشاد بشه و از ناراحتی در بیاین! **همدان آقای - م - الوندی:**
ولش کنین آقای عزیز حالا که ما مورین ثبت احوال اینقدر شمارا سر میدارند و همش ازتون پول نمبر (۱) مطالبه می کنن مگه بیکارین برای بچه تون شناسنامه بگیرین؟ بذارین هر وقت بزرگ شد که دلش خواست خودش بره واسه خودش شناسنامه بگیره !

تبریز دوشیزه فروغ - ن -
خیر خانم عزیز خوردن مداد پاک کن بهیچوجه سنگ منانه نمیآورد فقط ممکن است چند تا از خالهای صورتتان را پاک کند ! **اهواز - آقای ا -**

وسایر کسانی که برای ما مطالب تکراری و کثرت رفتنی میفرستند:
بدنیست بدانید که ما جزو پرونده هایمان ، پوشه ای داریم بنام « دزدها و مطالب دزدی » که بلاسبت اینها (!) کلفتی داره... خلاصه یک کاری نکنید که اسم شما هم داخل در « لیست » هزبور بشود .

دو مجهوله ؟

بانک ملی اعلام کرده که در سال جاری هم « کمک خود را ب مردم » ادامه خواهد داد و از چند روز دیگر با قبول تقاضا برای تکمیل ساختمان و امور مترقره وام میدهد .
البته کمک کردن امریست پسندیده ولی چون بانک علاوه بر خرج محضر و سود قانونی ، برای هر هزار تومان وام ، ده تومان هم حق ارزیابی میگيرد معلوم نیست که با این وام دهنده بانک ب مردم کمک میکنند یا مردم بیانک ؟

۱- انتخابات بزودی شروع میشود .
۲- شهرداری کارگر استخدام میکند .
کار به موقع !
کلیت بر چه شهر تازی ما
گنبدی چون رنگم که خرابوی ،
انتخابات میرسد به مقام
مصادقتان
جریان
کارگر می نماید استخدام

خونه
بچه - باباجون ، چرادودکتن
این خونه اینجوریه ؟
چه میدونم شاید تو آشبز خونه
شون روغن نفتی مصرف می کنند !

نخست وزیر به خبر نگار کیهان انگلیسی گفت تاریخ شروع انتخابات هفته آینده اعلام خواهد شد
« از اخبار آنهفته ،
بفارسی روشن نمیشه !
صدراعظم « بانگلیسی ! » گفت
انتخابات میشود آغاز
زیدی این را شنید و گفت بین:
بسکه این رشته رشته است دراز !
دیگه روشن نمیشود که کنند
حرف خود را بفارسی ابراز

در تیمارستان
راز آفرینش!
دیوانه اولی - تومیدونی چرا خدا فیل رو خاکستری و زنبور رو سرخ خلق کرده ؟
دیوانه دومی - (پس از کمی فکر کردن) .. لابد برای اینکه ما هم اشتباه نشن !
میرزا نمکدون
* مردها هم زمان باپر شدن معده شان عاشق میشوند با خالی شدنش فارغ !!



ببینی همه کس خودتی مردیکه ، من دیو است تا طلبکار دارم !

جهت رفع سرگرمی !
جدول کلمات چپ اندر قیچی

کار بیگاری
زوق تو امتحان کن !

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
●							

۱- قطاری ۱- ادرار چشم
۲- تمساح ۲- یکی از اعضاء
خانواده آتش رشته ۳ -
۳- شاپووی الف کلاه دار ۱ -
۴- افسار ماشین - مراد بی سر
و یا ۱ ۴- حتماً باید زیر
لب خواند - وراج بیصدا !!
۶- ۵ - آدمیکه گرم داشت ۱
- پایه و اساس ۶ - آواز
مکی - دهان خانه - حیوان
درنده ۷ - شهر کم ارزش ۸ - اولی وسیله ماچ کردنست و دومی وسیله خوردن !

مناری - ۱ - مواد اولیه موجودات دویا ۲ - میگویند آدمهای اینظوری بی عقلند ۳ - یکی از خواص (۱) زعمای قوم - خدات بیخا - روزروسياه ۴ - باتوب میآید - چوب باسواد ۵ - ۵ - پسرها باردخترها میکنند - نهی که خلاف جهت حرکت میکنند - عدد سه پایه - چیزیکه بآتش خشک میسوزد - یکی اش صدا ندارد ۷ - وضع اکثر بازارها اینظوریه ۸ - یکی از کارهائیکه قدیمیها موقع عروسی میکردند

« علیرضا شبیر »
حل جدول شماره پیش
قطاری - ۱ خودکشی ۲- رمال ۳ هر - ۴- می - ۵- نشم -
خوک ۵- دود - ۶- بلا - ۷- ره - ۸- تک - ۹- ار - ۱۰- ورود - ۱۱- نیشگون
مناری - ۱- دهن دره ۲- وشوه ۳- ورمند - ۴- وی - ۵- دم
ترش ۵- کار - ۶- کوک - ۷- شل - ۸- خب - ۹- دود - ۱۰- مولا - ۱۱- بیکاری ،
توضیح :
ده دفعه گفتیم ده دفعه دیگه ام میگیم که فقط جدولهای ۸×۸ چاپ میشه و پس ، جلاهی لج کنین!



اینهمه يك جورشه !
اولین خبر خصوصی این هفته ما خبری است از خیابان ناصر خسرو (که جادو میرین بابا ؟ خبری نشده !)
خبر نگار ما که روز چهارشنبه کذائی بجای ناهار دوتا کلو له گرم خورده بود ا تعریف میکرد : آن روز که هوا پس بود از تو خیابان ناصر خسرو ردمیشدم دیدم جوانک لاغر اندامی میان هیر و ویر و شلوعی در حالیکه یک مشت کمرست زنانه ! جلوی رسته بود بالای چهارپایه رفته و مرتب فریاد میزد :
« آیسون داراش ، هفت هزار ودهشی » !!!

تابلو «نخمی» زیر را از يك لینیاتی واقع در چهار راه عباسی برایتان گیر آورده ایم !
تخم درشت دانه ای سه ریال و دهشاهی !!

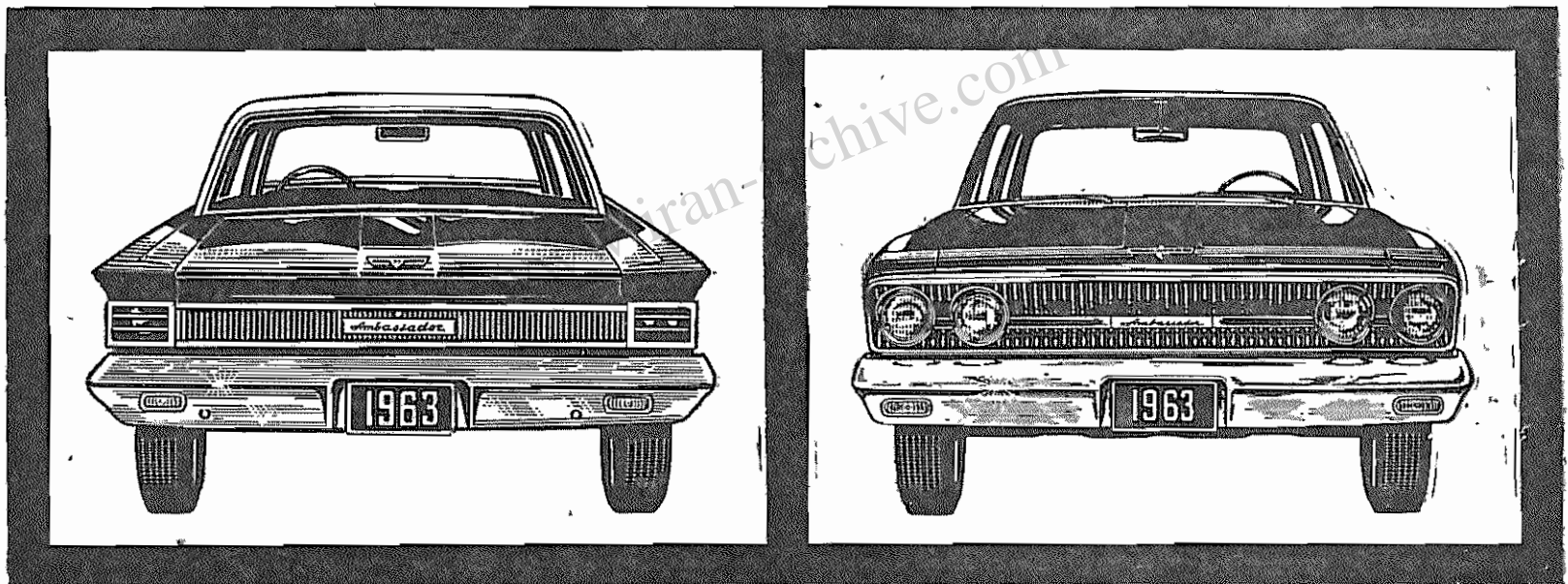
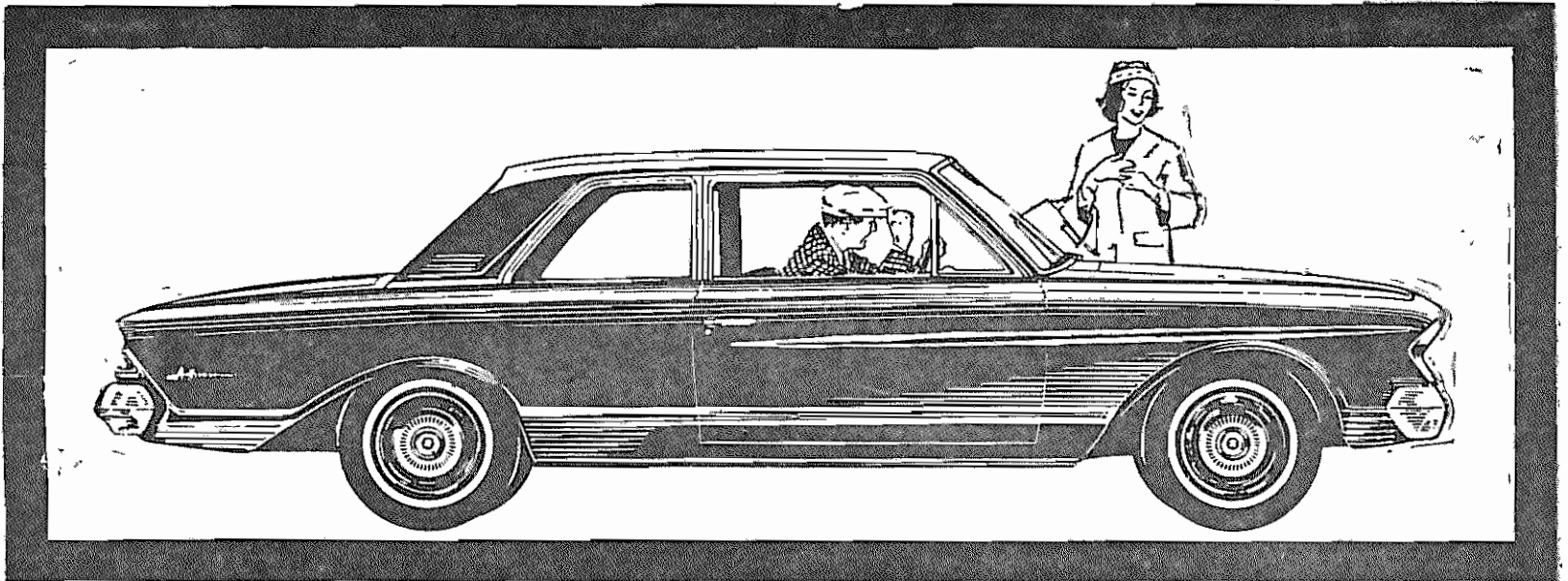
اسیدگر بنیک تنفس !
این جملات صد در صد علمی و ادبی ! از يك داستان واقع !
در مجله اطلاعات کودکان شماره ۲۳۷ فیچی شده - ببینید و برای خودتان فاتحه بخواید !
شب ۲۶ آوریل

مرده بزحمت نفس میکشید
بیش از یک ساعت بود که خود را در این گنجینه زندانی کرده بود و اسیدگر بنیک تنفسش (!) هوارا هر لحظه بیشتر آلوده میکرد ...
- اینو میگویند مرده نفس کش

این تابلورا هم از آبعلی نقل میکنیم ، ببینیم اینهفته صد هزار تومن را می بریم یا نه ؟!
لبنیات سالم را از بیخچال ۹ فوتی ساخت خارج امتناء (!) فرمائید !!
هوشهای اینهفته - نادر علی سیاه
سگ - هوشنگ خان - میزهم جوادی - م - صفارزاده

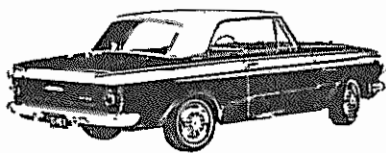
سخنرانی اقتصادی
عصر روز شنبه آقای دکتر مولی در چهار سوق بزرگ بازار تحت عنوان « آئین مشتری یابی ، سخنرانی خواهند کرد .
بقرار اطلاع ابتداء نظر آقای دکتر مولی بر این ؛ ود که تحت عنوان « آئین بازار یابی » سخن پرانگی بفرمایند اما چون یافتن بازار کار بسیار ساده است و انسان همینقدر که از ناصر خسرو یا میدان ارک سر ازیر شود بازار را پیدا خواهد کرد و در عوض در شرائط فعلی پیدا کردن مشتری مشکل میباشد لذا تصمیمشان را عوض کردند و تحت عنوان « آئین مشتری یابی ، سخنرانی میکنند !

از سوکه نیکرید زیبا است...



زامبلیز ۱۹۶۳ محصول آمریکا

اتومبیل برگزیده ساک



زامبلیز امریکن H ۴۴۰
یک مدل ایده آل باشیکی و زیبایی خاصی به
فوکس و سریع
ماشین اسپورت دو در



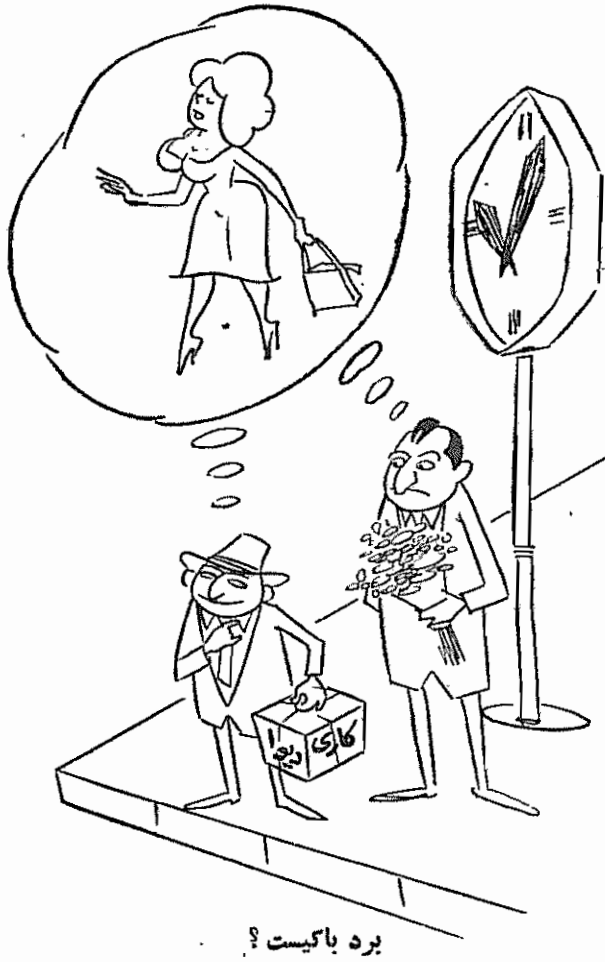
زامبلیز کلاسیک ۷۷۰
بزرگ، چادار و راحت برای نشستن در
اتومبیل. درمدهای مدرن و زیبا چهار در



زامبلیز امباسادور ۹۹۰
قریبا و پر شکوه و در مدلی بدیع و
چیدنی با سرعت و قدرت فوق العاده
مدل چهار در

گامون آبی زیبا

برای کسب اطلاعات بیشتر بشهر کت سهامی جیب خیابان اکباتان تلفنهای ۴۹ - ۳۰۵۴۴۵



برد با کیست؟

در مکتب استاد

معدة مخفف «اززری معده» یعنی شکمی اوی پایه و اساس است! لطفاً سوال بعدی را هم بخوانید.

همچنین پرسیده اند در باره کلمه «وام» توضیحاتی بفرمائید - کلمه وام در اصل «وای بابام» بوده است یعنی کسی که وام میگرفته، خوب که حساب آخرو عاقبتش را میکرده میگفته: وای بابام! و کم کم در اثر کثرت استعمال تبدیل به وام شده. سوال بعدی چیست؟

دوشیزه ز - ترشی زادگان! پرسیده اند کلمه عروس چگونه وارد زبان فارسی شده؟

استاد: کلمه عروس ابتدا هموس بوده است و یک کلمه یونانی است که وارد زبان ژاپنی شده و ما از زبان ژاپنی گرفته ایم! و وجه تسمیه آنها همانا اخلاق تمیز عروس خانمهاست امثال اینکه نامه ایشان سوال آخری هم دارد!

- بله استاد، پرسیده اند کلمه «نفت» صحیح است یا «درفت»؟ البته هر دو صحیح است چون این کلمه ابتدا همان نفت بوده است ولی کم کم به رفت تبدیل شده. لطفاً سوال بعدی را باز کنید.

- بله خانمی بنام طلعت هویج مزاجیان زاده! از شیراز پرسیده اند توضیحاتی در باره کلمه زردک بفرمائید آیا زردک درست است یا هویج؟

- هویج در اصل زردک بوده و زردک هم ابتدا سبزه بوده! ولی چون ترخ شهرتاری را دیده زرد شده و باین جهت زردک نامیده میشود!

د آلو

امروز با اجازه تون میخواهم بسبک برنامه استاد سعید نفیسی مطلبی بخوردان بدیم:

در مکتب استاد بنگک بنگک
 بینگک بینگک بنگک (شنوندگان عزیز! در برنامه امروز آقای استاد معمولی بسئالات شما جوابهای بی سر و ته میدهند. استاد معمولی: «آقای زرد آلو لطفاً سوال اول امروز را باز کنید زرد آلود: آقای حسین فضول نژاد پرسیده اند کلمه «رجال» بچه معنی است و از کجا آمده؟ - کلمه رجال در اصل دجال بوده است که با خردجال قوم و خویشی دارد و در اثر استعمال تبدیل به رجال شده است. سوال دیگر را بفرمائید. - پرسیده اند وقتی با داری میرویم و تقاضائی میکنیم میگویند «اقدام مقتضی معمول میشود» آیا بعقیده شما چنین جمله ای اصولاً دارای معنی هست یا نه و اگر معنی دارد معنی آن چیست؟ - جمله اقدام مقتضی میشود جمله کامل درستی است که متأسفانه عده ای از آن سر در نمی آورند و یا نمیخواهند دریابورند و معنی اش هم این است که تا «اون جریان» رد و بدل تشر کارتون اشکال قانونی داره سوال دیگر چیست؟ - خانم الف آشهز باشیان پرسیده اند کلمه «وعده» یک کلمه فارسی است یا نه و معنی آن چیست - کلمه وعده با آنکه فارسی است ولی فقط عده معدودی کلمه کننده آن استعمال میکنند این کلمه در اصل معده بوده که خود کلمه

نان و کباب!

۲ - ح - تقوی گیلانی

چنین گفت رستم باسفندبار که من گشتمه نان سنگک بیار، که بعد از دو هفته کنم نوش جان نمائند برایم قرار و توان خوش آن زمانی که نان خورد می برای زن و بچه ام بردمی خوشا نان کندم خوشا نان جو که در سفره بودی بجای پلو زخم بود راضی که نان میخورد تو گوئی پلو زعفران میخورد نهم آبیچنان دست و دل باز بود که نان پیش چشمش چنان «فاز» بود هر آنکه که از در آمد فقیر بدو داد یک یا دو نان فطیر! از آن وعده هائی که پیه راسته بدادی بهر برزن و «راسته» فقط سفره پر ز نان و کباب «روانهای روشن ببیند بخواب» چو حرف از «کباب» آمد اندر میان کنون مطلبی را نمایم بیان که اصلاً ندانم چه باشه کباب فقط نام آن خوانده ام در کتاب فقط دانم آنرا که کرنا و بوق زدندی بازار و بر چهار سوق که ارزان شده سنگک و بربری فراوان شده نان رو منبری» دگر ما چه خواهیم از این بیشتر بیا کم بزن بر دلم نیشتر ندارم دگر باور این حرفهاست که حرفت ندارد چو نفت، عایدات

کاتب: -

سخن زین مقوله مکوبیش ازین بر رویه چون برس جات بشین! مکن پای خود از کلیمت دراز بیک لقمه نان و پیازت بساز

رجال فکاهی

میکویند در یکی از روزهای اوایل بهار امسال «خان اکبر» منزل یکی از دوستانش مهمان بود و بعد از ناهار دورهم نشسته بودند، کل میگفتند و کل میشنفتند. در همین اثنا باران تندی شروع بباریدن میکند و حصار و ریشانش را که بر میگردد آند میبینند «خان اکبر» نیست ... همه جا را میگردند و لسی «اکبر» را پیدا نمیکنند ... نیمساعت بعد در اطاق باز میشود و خان اکبر که مثل موش آب کشیده آب از سر و لباسش سرازیر شده بود در حالیکه چتری هم در دست داشت وارد میشود - دوستانش که از دیدن اینوضع متوحش و ناراحت شده بودند و فکر میکردند حادثه برای خان اکبر پیش آمده میپرسند: - کجا بودی؟ و اکبر که خیلی هم خوشحال بنظر میرسید جواب میدهد: - والله، چون ترسیدم تا موقع رفتن از اینجا باران بند نیاید و خیس بشوم، رفتم منزل و چترم را آوردم!



بدون شرح!

شهر دار شهر ری آب و شروب خود را از تهران میآورد - «گیهان»

گور دگر ها گش گور دگر شود!

شبه الشعرا ی کازرونی

جان من، خوب دو چشمت واکه ظاهراً این خبر بی ته و سراسر لیک معلومه که بی چون و چرا شهرتاری که شده مصدر کار تا گشاید گرهی از کاری شهرتاری که مؤلف باشد جلو ظلم و کرانی گیرد نرخ اجناس نماید تعیین بدهد آب و یخ خلق الله آنکه از فرط عطش می نالد آنکه خود آب ندارد بیقین «ذات نا یافته از هستی، بخش» «کی تواند که شود هستی بخش»



دکتر رادیولوگ: خانم بچه تون خیلی ضعیفه، باید مدتی بهش پتی بورویتا بدید.



بندر ستاره :

ماه مهم آدمیم !

این دو تا خبرو زود بخونین که سرد میشه !
۱- در زمانی که موشکها قلب آسمانها را میشکافتند پست بندر کتاوه با الاغ حمل میشود .
کاکا توفیق : برادر ترمسز کن ! اولاً زیاد ادبی شدی ! ثانیاً ما که تو پایتخت هستیم بلانستیت چه غلطی کرده ایم که شما میخواید بکنید !
۲- سازمان های خیریه هیچ گونه کمکی باین شهرستان نمی کنند مگر ما آدم نیستیم !
کاکا توفیق : برو خدا راشکر کن که سازمانهای خیریه کمکی بهتون نمی کنن والا شما هم مثل ما بنون شب محتاج میشدین ؟
مقالی نایبند توفیق

آخه این آبه !

خواهش میکنم دکمه پیرهن تو رو از کتین بعد این خبرو بخونین ! (چون این خبر آدمو عصبانی میکنه) لامصبا بعد از ۷۷۰۰۰ سال اومدن سنندجو لوله کشی کردن اما الهی این لوله ها تو مغزشون بخوره ! یه روز آب نداره یه روز آبش مزه آهک سیده یه روز رنگ سر که شیر اس و ... !!
رودبار زیتون :

کار نامه شهر ما !

دوشیزه رودبار ! که از شهر های با سابقه ایران است روز گذشته در امتحانات نهائی شرکت کرد و طفلکی یک ضرب رفوزه شد ! اینهم نمره هاش !
خیابان بندی - صفر منهای ۱۱۲
بهداشت : واه واه چه بوی گندی میاد !
آب خوردن : چنان قحط سالی شد اندر دمشق !
برق : مسلمان نشنود کافر نبیند !
جاده ها : (چون خیای آبرو ریزی چیزی نمی نویسم)
بابائی نایبند توفیق

برق بی نور !

شاعر کسرنامه سعیدی تبریزی ! میفرماید : بیابنه بندر دیلم تکه به برقش کن که مثل شام غریبان سیاه و

بیسگار تیر تاش

دوش کستم کیچ و منگک از بوی کند تیر تاش
به به از خاصیت هالو پسند تیر تاش
سینه ام مانند مجلس درب و داغون کشت پاک
تا زدم یک پاک بیسگار چرند تیر تاش
بحث باشد بر سر بد طعمی و بد مزه گی
نیست مطرح بحث کوتاه و بلند تیر تاش
گر که آدم مستمند درد بیدرمان شود
به که باشد احتمالاً مستمند تیر تاش
همچو من ، آخر بین را هم پرستش میکند
هر که غافلگیر افتد در کمند تیر تاش
حیف شعر و حیف کاغذ ، حیف خود کارو مداد
تا شود مصروف بحث و چون و چند تیر تاش

تلویزیون در معرض خطر !

بطوریکه خبر نگار هنری ما گزارش میدهد نقشه اولیای امور برای جمع کردن بساط تلویزیون همچنان پا بر جاست و اجرای این نقشه مادام که تلویزیون این چهارتا وصفی بیننده خود را از دست ندهد و همه تلویزیونهای گیرنده در معرض حراج قرار نگیرند ادامه خواهد یافت .

بقیه میون کلامتون شیکر

شیکر میون کلوم وزیر اقتصاد

در کنفرانس حمل و نقل
دکتر آلاخونی - ارتباطات
یکی از عوامل اساسی زیر بنای اقتصاد است .
کاکا - و انتخابات یکی از وسایل اساسی زیرش در روی !
احداث راه آهن در بسیاری از کشورها موجب جهش اقتصاد گشته .
خوش بحال آن کشورها
هدف اینست که احداث شبکه های ارتباطی موجب بالا رفتن قدرت تولید شود .

پس همینکه که والده آقا مصطفی روزی یک بچه تولید میکنه !
تپه بازار جدید تولید کنندگان را تشویق خواهد کرد تا بر تولیدات خود بیفزایند .
بشرطیکه بازار قدیم مگس پرونه !
تعداد زیادی از منابع طبیعی ماهوز دست نخورده باقی مانده اند - هیس ، صداشودر تیار باز سرو کله شون (۱) از مغرب و مشرق پیدا میشه ها !



بدون شرح !

تاریک است !
و شاعر ارزان مایه ! حقیر فقیر هم میفرماید : نروبه بندر دیلم تکه به برق نکن که نور برق بهوخ ! چشماتو خراب میکنه !
باز هم تهران :

سیر تکامل !
دختران تا نو رسند و بچه و کمسن و سال مزه شان ترش است و میباشند همچون غوره کال میرسند و میشوند انگور و بعد از مدتی سر که میگردند و آنهم ترش باشد لامحال !

سفيد شده ! عده ای میگویند اولیاء امور برای رفع سلامتی (!) مردم شیر در لوله ها را اول کرده اند و عده ای را عقیده بر آنست که این آب آهک است ! و برای ضد عفونی کردن معده مفید است ! و عده ای میگویند این آب نیست و دوغ عرب است ! بهر حال شاعر شیرین سخن پس از خوران یک لیوان از این آب میفرماید :
آب رکناباد ما از سنگ می آید برون
آب آهک هم از این الدنک می آید برون !
(منظور شاعر از الدنک لوله است ! - مترجم)
حمید

تذکره
چون باقرا رسیدن آخر سال
تحصیلی بازار خود کشی رواج پیدا خواهد کرد شایسته است که عموم خانواده های محترم کشور گل و بلبل و گلنگ و غیره قوطیهای محتوی روغن نباتی را از دسترس مردودین از امتحانات دور نگه داشته و بدین وسیله از تعداد قربانیان بکاهدند !
ارادتمند : روغن کرمانشاهی

در فارس چند حلقه چاه به نفت رسیدند - جراید
- مصیبت وارده راز
- صمیم قلب به اهالی محترم فارس تسلیت میگوئیم !
- چوب کبریت

بابا ایو الله !

واقعا خنده داره ، توی این مملکت هر کس بیاد ابتکاری بخرچ بده و دست بکار تازه ای بزنه فوراً رفود میان از اون کار تقلید میکنن تا گارا اولی فلج بشه .

مثلا يك بابائی اومد «کافور» را درست کرد فوری پانصد نفر تقلید کردند و «روغن نباتی» ساختن یا چهل و چن سال پیش که «کاکا» کار فکاهی خودشو شروع کرد همه دستگاههای دولتی یاد گرفتند و هر روز دست بکار خنده دار تری زدن .
همین چایار خونه مبار که که از همه بی دست و پیا تر بود اخیراً چنان در این راه پیش رفته که آدم حظ میکنه !

تا چن وقت پیشا که يك مادر مرده ای میخواست چندر غاز پول با پست بفرسته . يك برات پستی میگرفت ، مشخصات خودش و طرف را می نوشت و پول را تحویل باجه میداد و میرفت پی کارش .

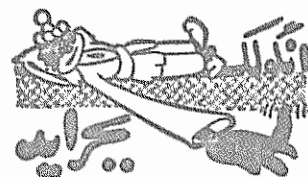
عده ای از نو دخیر اندیشی که دیدند اینکار برای مردم فایده ای نداره ! یعنی فقط در همین يك مورد است که مردم صفت نمی بندند و از همه مهمتر اینکه اینکار خنده دار نیست آمدند با جعل مبلغ زیادی برات پستی این کار را هم تعطیلش کردند و از سر نو همان رسم عهد بوق یعنی پول گذاشتن در پاکت و چسباندن و دوختن و لاک کردن و مهر کردن و با ملحقات و منغمتات و پشتقات تازه ای روی کار آوردند و گفتند فقط «بیمه پستی» آنهم فقط تا نیم بعد از ظهر قبول میکنیم .

اونوقت چایار خونه کند کارترین لاک پشتهاشو که نمیتونه جوالدوز تپه کنه و هر کوکی که بپاکت میزند شش جای انگشتش خونین و مالین میشه ، گذاشته پشت دستگاه که پاکتهای بیمه را بدوزه و لاک کنه . معلومه که با این سرعت ! عمل دنباله صاف مراجعین تا انتهای پیاده رو خیابون سپه کشیده میشه ! از این خنده دار تر اینکه چایار خونه يك «مهر ساز» را هم اجیر کرده و دم در چایار خونه هر کزی نشونده و ارباب رجوعو مجبور میکنه از یارو «مهر» بخرند و گرنه پولشونو نمیفرسته ؟!

واقعا ابتکار خنده داره ! چون هر پاکت بیمه علاوه بر اینکه برای مراجعین بیکار ایجاد کار و سرگرمی وصف بندی و خنده و تفریح میکند ، چندربالی هم از راه کاو بندی با «مهر ساز» و با سم شمع ! و لاک ! و بیه سوز و تنخ و غیر ذالک عاید حضرات میشه !

بابا ایو الله ! ایو الله باین هوش و ابتکار و عقل معاش !

يك اتومبیل وقتی سالم است که هیچ زنی پشت فرمان آن نشسته باشد !



خراسان: شیر و خورشید سرخ
 آمادگی خود را برای کمک آسب
 دیدگان طوفان پاکستان اعلام
 کرد.
کاتاکا: بیچاره آسب دیدگان!
 خدا بهشون رحم کنه؟!
سپید و سیاه: از ۲ میلیون
 جمعیت ایران ۴ میلیون نفرشان
 چادر نشین هستند.
توفیق: و بقیه اجاره نشین؟!
کیهان: چند تیر «هوایی»
 شلیک کند وعده‌های مجروح شدند.
توفیق: اگر مردم سر بپوشانند
 از این اتفاقات پیش نیاید؟!
هردمبارز: مجلس آینده باید
 جای نوکر مآبها و بله قربان‌گوها
 نباشد.
کاتاکا: اتفاقاً همینطور هم هست!
 قراره در مجلس آینده فقط چاکر
 مآبها واحسن کوه‌ها راه پیدا کنند!
هفتگی: دکتر مخصوص جینا
 هر روز او را معاینه می‌کند.
توفیق: مگه مرض داره؟!
کیهان: عزاداری به تظاهرات
 سیاسی تبدیل شد.
کاتاکا: و تظاهرات سیاسی هم به
 عزاداری؟!
امید ایران: اگر با استاد علی
 محمد ۱۴۲ ساله بگوئید بی‌مرد
 بدش می‌آید.
انگولکچی: اگه ببش بگی بیزن
 چی؟!
سپید و سیاه: رجال ما از چه
 میوه‌های خوششان می‌آید.
ممولی: از اسکناس سد تومنی!!
بانوان: اگر نوبت بینی شما
 میدرخشد.
توفیق: باندازه بک و جواز نوکش
 فیچی کنید خوب میشه!!
اطلاعات: کلاه مامور دولت
 پشم ندارد.
ممولی: پشمش بدون!
آسیای جوان: شما هنوز
 نتوانستاید با کرانی مبارزه کنید
انگولکچی: شما نگاه بخودتون
 نکنید، ما خیلی بی‌عرضه هستیم!!

خنده پنده!

امشب شده‌ام هست که مستانه بخندم
 برساقی و میخواره و میخانه بخندم
 هر لحظه به ناشیگری ساقی این بزم
 من با ذهن باز چو پیمانہ بخندم
 تاریخ بیارید برایم که بخوانم
 وز مضمکنی اینهمه افسانه بخندم
 زین شوق که گویند به ویرانه بود گنج
 اکنون که سرایم شده ویرانه بخندم
 در لانه گر ایمن نبود مرغ ز روباه
 جاهارداگر سخت بر آن لانه بخندم
 در حیرتم از اینکه به خود خواهی صیاد
 یا سستی دام و بدی دانه بخندم



خروس لاری

آنجای که آتش فکند شمع به هر چیز
 باید که به خوشرقصی پروانه بخندم
 غیرت نگذارد که چو بیگانه پرستان
 بر ریش خودی در بر بیگانه بخندم
 گر فاش بخندم کند ایجاد توهم
 خوبست که در پرده و در خانه بخندم
 از هیچ جهت عرض نادزدی چون دارم،
 کیشم بهمین است که در دانه بخندم

اخبار سینمایی

جاده مرگ و آخرین لحظه
 بدنبال پیشرفتی که اخیراً در
 صنایع ملی شده و مقرر گردیده
 که قطعات ادوات کالاهائی مانند
 بیخچال و اتومبیل و آبگرم کن و
 امثال اینها را از خارج وارد و در
 اینجا مونتاژ کنند با کمال خوشوقتی
 اطلاع حاصل کرده‌ایم که این
 پیشرفت شگرف (۰) شامل صنعت
 فیلمبرداری هم شده و از این پس
 فیلمسازان وطنی میتوانند از مقررات
 مونتاژ استفاده کنند کما اینکه فیلم
 «جاده مرگ - با شرکت آرمان
 مینوشقیع» نیز از روی قطعات فیلم
 «آخرین لحظه - با شرکت
 هورست بوخپواز - هیلی میلز»
 مونتاژ شده و فی الواقع حیثیت و
 اعتباری برای صنایع ملی ما کسب
 کرده است!
ساحل انتظار
 عده‌ای از خوانندگان عزیز

سپید و سیاه: بار من بسکه
 نازک است تنش - مانده جای نگاه
 بر بدنتش.
کاتاکا: اونجا جای نگاه نیست برادر
 جای رشکونه؟!
هفتگی: این انگلیسها وقتی
 قافاه میخندند که ...
کاتاکا: ... اذلاس هزار نفر را کلاه
 گذاشته باشند؟!
روشنفکر: بوسه های تو بوی
 نان و پنیر میدهد.
گیشینیز خانوم: حالا که خوبه!
 اونوقت بوی سر که شیره میدادا
اطلاعات: برای فارغ التحصیلان
 رشته‌های کشاورزی در دستگا‌ه‌های
 دولتی کاری نیست.
ممولی: ولی برای فارغ التحصیلان
 رشته‌های پارتی بازی! کار فراوان
 است!!
بانوان: دقتیکه برای خرید
 میروید.
توفیق: مواظب باشید شست بانون
 توچشمون نره!
 م - ت

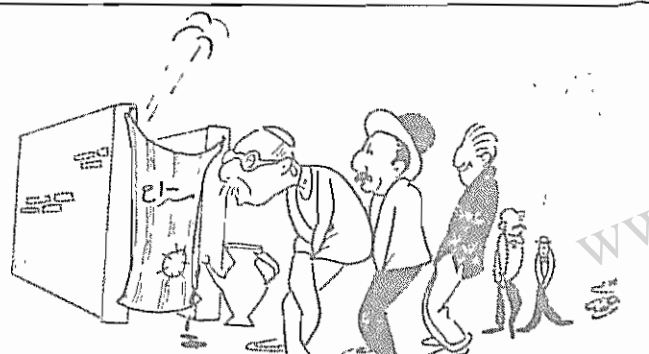


* * * * *
 * زنها فرشته‌اند *
 * از يك آتشی سینمایی *
 * - البته از نظر سیورها *
 * برای انتخابات احتمالی *
 * آینده! *
 * * * * *

کارهای وزارت اندرونی

مقام وزارت اندرونی ملی
 بهشنامه‌ای بکلیه شهرداران اعلام
 کرده که گزارش اقدامات
 شهرداریها هر ماهه باید بوزارت
 کشور ارسال گردد.
 البته ما اطلاعی از اقدامات
 شهرداری نداریم تا جزئیات آن را
 باطلاع خوانندگان عزیز برسانیم
 ولی اگر خوانندگان مایل باشند که
 بدانند خود وزارت اندرونی در این سه
 چهار ماه چه اقداماتی بعمل آورده است
 میتوانیم با نهایت خوشوقتی
 باطلاع برسانیم که مهمترین
 اقداماتش این بوده که بشهرداریها
 بهشنامه کرده که گزارش اقدامات
 خودتان را برای ما بفرستید!
 آیا اقدامی از این مهمتر و
 بالاتر هم وجود دارد؟

* کارمند: آدم قسطی!
 * امشب: ماشین آبیاش حشرات!
 * سرفه: استارت سینه!
 * چرت: خواب بک خط در میان!
 * ع - جها ندیده!
 * مسلسل: اسلحه غرغری!
 * کارمند: تقویم سیار!
 * جاز: عرس شاعرانه!
 * «ور - خدا بخش»
 * ماه: خورشید روغن نباتی
 * خورده؟!
 * «برادر دکتربسیا هوش!»
 * مستراح: اطلاق بی ادبی!
 * ژوپون: محرم اسرار!
 * نیپا: استارت حرکت!
 * «محمدرضا مجدوی»
 * قند: الماس شیرین!
 * «بر بچه فردهی»
 * مدیر کل: آستن نازا؟!
 * آبکش: ظرف تیرباران شده!
 * «ناصر داروغی»
 * حسابدار بانک: میایونی موقتی
 * «بیرزانفکون»



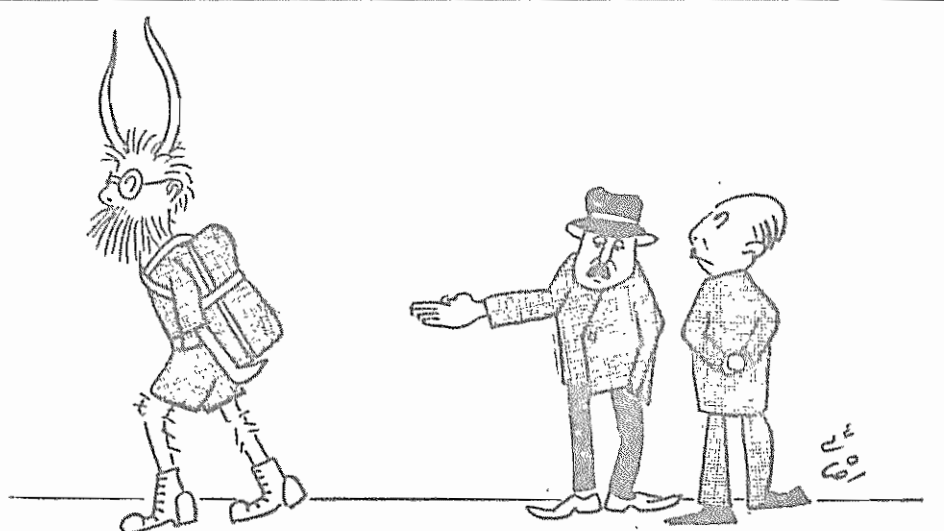
... با با ساعت يك بعد از نصف شب شد، میای بیرون یا نه؟! ...

دنیای وارونه
 قندوشکر مانند نان ما بهتاج
 اولیه مردم روستاهاست و هر
 گونی تجمیلی به آن فشار بزندانگی
 آنها خواهد بود.
 «اردرددل سازندگان قندملی»
توفیق: بجای آنکه دولت به
 سازندگان قندملی بگوید از هر
 گونه تحمیل دست بردارید
 سازندگان قند به دولت میگویند
 ب مردم فشار نیارید. آیا باز هم
 قبول ندارید که دوره آخر زمون
 رسیده و کار دنیا وارونه شده!

از ما پرسیده‌اند که آیا فیلم «ساحل
 انتظار» درستیوال مسکو جایزه‌ای
 هم خواهد برد یا نه؟
 در پاسخ این عده یاد آور می
 شویم که معمولاً در هر فیلمی به
 یک نفر جایزه میدهند مثلاً در یک
 فیلم به کارگردان، در یک فیلم به
 هنرپیشه اول، در یک فیلم بنیلم -
 بردار و در یک فیلم هم به سناریست.
 در مورد فیلم «ساحل انتظار»
 هم البته این سنت فستیوال‌ها رعایت
 خواهد شد منتها جایزه به آن
 «تماشایی» صادر مرده‌ای تعلق
 خواهد گرفت که دو ساعت با سبزو
 حوصله بنشیند و تمام فیلم را تماشا کند!

تلگراف شادی بخشی

عده زیادی از اهالی شهرهای جنوب شرقی ملی تلگرافی
 که بدقت توفیق مغایره کردند یاد آور شدند که برای ما
 جای بسی خوشوقتر است که سفر این بار جناب آقای صدراعظم
 به جنوب شرقی فقط جنبه بازدید داشته است چون اگر خدای
 نخواست هفت کوه هفت دریا در میون، جنبه عمرانی داشت
 در مدت اقامت ایشان در این منطقه، منیاب نمونه یک تکه زمین
 هم پیدا نمیشد که از مراسم «کلنگ زنی» قسر در رفته و سالم
 مانده باشد!



... همه توریستها شاخ دارن؟
 نه بابا، به مملکت ما که میان شاخ در میان؟! ...

او ...

این داستان را دوبار بخوانید

امروز درست یکسال از آن واقعه شوم میگذرد و من هنوز نتوانسته‌ام کابوس آن روز لعنتی را فراموش کنم. یکی از روزهای گرم و طاقت فرسای تابستان بود. آنروز میدانستم که احتمالاً سراسر با من خواهد آمد برای اینکه با او روبرو نشوم در اطاق کارم را بستم و مشغول فکر کردن بوقایع گذشته شدم. بر خوردهای پی در پی من او و رفت و آمدهای زیاد، باندازه‌ای مرا از اولدگیر کرده بود که حس میکردم بشدت از او متنفرم. افکار من کم کم اوج میگرفت عرق گرم مثل حیوان لژی روی تمام نقاط بدنم می‌خیزد ... در همین لحظه ناگهان او وارد ...

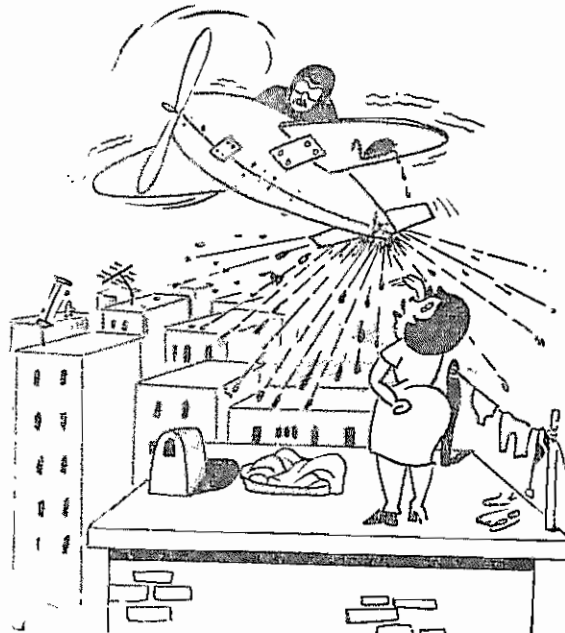
شاید خودش هم از نگاه من تشخیص داده بود که تا چه اندازه از او بدم می‌آید. ابتدا خواستم او او را ندیده بگیرم شاید بود، آرزو میکردم بدون آنکه حرفی زده باشم از راهی که آمده بود برگردم او با گستاخی هر چه تمامش جلو آمد. مثل اینکه با اینکارش میخواست مرا بیشتر مورد تحقیر قرار دهد و بوحشتم اندازه‌ی یک «تصنیف قدیمی!» را زیر لب زمزمه میکرد خودم را جمع و جور کردم و آهسته با او گفتم: خواهش میکنم از پیش من برو! او با اشاره دست این مطلب را باو فهماندم. اما او نه تنها حرف من هیچگونه اعتنائی نکرد بلکه باز هم جلوتر آمد. این حرکتش بیش از پیش مرا خشمگین ساخت و یکباره بر سرش فریاد کشیدم که: برو گمشو از جانم چه میخواهی، من از تو متنفرم. اما این تهدیدات هم مؤثر واقع نگشت و او همانطور که «تصنیف قدیمی!» را زمزمه میکرد جلوتر آمد و روی میز نشست. ناگهان من کنترلم را از دست دادم و در حالیکه به یک حیوان درنده تبدیل شده بودم بطرفش حمله ور شدم ولی او با چنان سرعتی جاخالی نمود که در عین عصبانیت با آن همه زورگیش در دل آفرین گفتم.

تا چند لحظه در عالم خیال و فراموشی غوطه ور شدم افکار بیلیدو شیطانسی بمغزم هجوم آورده بود یکمرتبه بخود آمدم و او را دیدم که بدون اعتناء بمن روی میز نشسته و در حالیکه پشتش را بمن کرده و از پشت شیشه پنجره حیاط را تماشا میکند. من که دیگر سراپای وجودم را انتقام فرا کسفته بودم در یک لحظه نقشه کشتن او را در مغزم طرح کردم و بدون اینکه او را متوجه کنم خیلی آهسته خودم را بکنجه رساندم و درش را باز کردم. اولین چیزی که نظرم را جلب کرد چکش سنگینی بود که من بر حسب احتیاج بعضی اوقات

سازمان ریشه کنی اعلام کرد: پشه‌های جنوب در مقابل سموم مصونیت یافته اند

اصل کاری را نگفتند

گفتا پشه جنوب ایران گفته است مصون - نمیرد از سم گفته که زمن بگو بایشان تنها پشه نیست، مردمش هم !



آهای ... چیکار داری میکنی؟ شهر را سمپاشی میکنی؟ نه بابا، دارم روغن بپاشی میکنم!

از آن استفاده میکردم.

لرزشی خفیف سراپایم را فرا گرفت و با احتیاط آنرا برداشتم و بانوک پا از پشت باو نزدیک شدم قلبم بشدت میزد و پاهایم بطور وضوح میلرزید او هنوز از روی میز حیاط را تماشا میکرد! و همان «تصنیف قدیمی!» را زمزمه مینمود. من که دیگر کنترل اعصابم را از دست داده بودم ناگهان چکش را بلند کردم ز، حکم بر سرش کویدم. حتی فرصت فریاد کشیدن را هم پیدا نکرد و پس از چند حرکت غیر ارادی که بدور خودش انجام داد از حرکت باز ایستاد. چند قطره خون بروی میز ریخته بود. باو بیشتر نزدیک شدم با چشمان نیمه باز باز هم مرا می‌نگریست. مثل این بود که میخواست چیزی بمن بگوید ولی من در کمال بیرحمی این فرصت را هم باونداده بودم.

او مرده بود و من قاتلش بودم. یک حالت خوشحالی توأم با ناراحتی بمن دست داده بود با خود فکر میکردم چسرا او را اینطور فنجیع کشتم و دستهایم را بخونش آورده ساختم. من که میتوانستم بدون خونریزی و با وسیله مطمئن تری او را بکشم چرا او را با بن نحو کثیف و چندش آواز میان بردم. آری ... تازه بیادم آمده بود که کشتن وی با تلمبه امشی خیلی آسانتر بود !!

آخراویک خرمگس

بود!

بورس چلاق

در عالم اصطلاحات

ش. ترسو

«کلمات» که خوب، کلمات هستند یعنی آنها را وضع کرده اند تا صحبت کنند.

ولی بعضی کلمات وضع نشده هستند که میتوان با آنها کلمات «طعمیلی» گفت، چون خود را فاطمی کلمات کرده اند و اصلاً کسی امیداند از کجا آمده اند.

توی حرف مردم دقت کنید، ببینید روزی چندتا از این حرفها بگوشتان میخورد.

بعضی از آنها هم خالی از لطف نیستند و شنیدن دارند.

حالا چند نمونه خدمتتان عرض میکنم.

یکی از اینها کلمه «ببسمار» است که بعد از «فان» می‌آید. شما میتوانید آنرا معنی کنید؟ دیگری «نکمه» که با «نه» می‌آید و حتماً شنیده اید وقتی از کسی چیزی میپرسند و می‌گویند نه باو میگویند «نه و نکمه»

معنی این کلمه هم معلوم نیست «له» معنی دارد یعنی «خرد» و سائیده ... اما نوره دیگر چه

صیغه ایست؟! همانطور که «خرد» معنی دارد ولی «خاکشیر» که بدنباش

می‌آید بی معنی است.

«چاله» را خوب میشود گفت لغتی است که عوام وضع کرده اند

ولی «چوله» دیگر چیست؟ «خولین» معنیش واضح است

ولی «مالین» چه. مثلاً میتوانید بگوئید «چمچاره»

چه معنی دارد؟ مسلماً خیر

ولی هزار بار آنرا بزبان آورده اید چون وقتی کسی میگوید.

چکار کنم؟

فراوانی میوه
شهرتاری اعلام کرده که در تیران گوشت و میوه وتره بار فراوان است. و ما هم ضمن تأیید این حرف، اضافه میکنیم که پله گوشت و میوه وتره بار فراوان است اما متأسفانه، نه از آن است و نه تیران است بلکه «سوپرگران» است!

کوه به کوه نمیرسه

آدم به آدم میرسه

در چهارمین جلسه محاکمه پرسروصدای حدید که چند روز قبل تشکیل شد یکی از متهمین فریاد کشید که: «نمیگذارم حتی یک آجر از خانه‌هایی که در زمان تصدی من ساخته شده خراب شود»

در صورتیکه بمقیده کاکانوفیق روی حساب نون قرض دادن هم که باشد نه تنها جناب ایشان نباید از خراب کردن خانه‌ها جلو گیری کنند بلکه خودشان هم باید در خراب کردن این خانه‌ها کمک بفرمایند چون هر چه باشد نفرات بعدی هم بالاخره آمدند و باید صنار سه‌شاهی گیرشان بیاید.

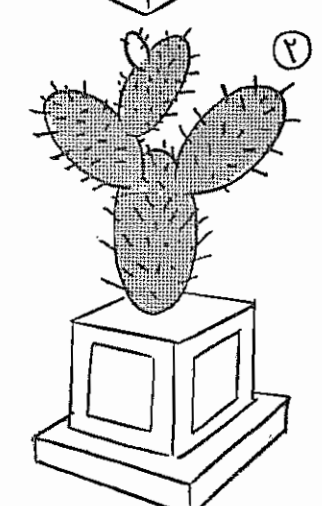
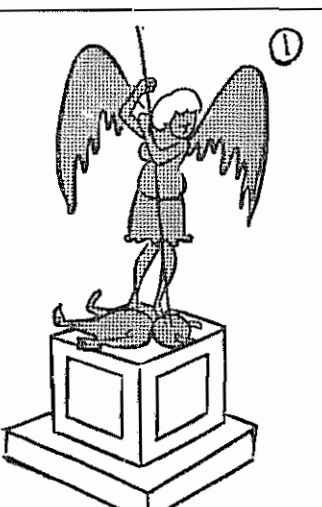
میگویند چمچاره بکن! در مورد خواب هم اصطلاحی هست که عبارت باشد از «گپیدن» همانطور که در مورد نشستن میگویند **نمر گپیدن** ولی، نه این معنی دارد نه آن. بکسی که میخواهند بگویند «حرف زن» تنهابه «خفه شو» اکتفا نمی‌کنند، بلکه بسرش داد می‌زنند

«خفه خون» بگیر. میگویند این کلمه از «خفقان» آمده ولی معلوم نیست اینطور باشد.

کلمه «هم چرا» هم از همین قبیل است که در جواب «چرا» گفته میشود. ولی از آن مضحک تر کلمه «محض ارا» است که آنهم در جواب چرامی‌آید یعنی از کسی بپرسند چرا اینطور کردی فقط برای اینکه قافیه جور بیاید میگویند محض ارا! در خصوص خود کلمه «آشغال» جای حرف باقی است ولی یک کلمه مهمل آنرا هم آورده اند که عبارتست از «باشقال» و شاید شنیده اید که میگویند این آشقال باشقال‌ها چیست؟

حالا میتوانید روی این کلمات که مینویسم خودتان فکر کنید و امثال آنرا پیدا کنید. البته برای ما «نفرستید»!

مفنگی - جلمبر - سگ دو - جنبل (همراه جادو) - هله هوله - آت (آت و آشقال) لوت (بالات) سمبه (وقتی با سوراخ می‌آید) - شنگک (بپراه شوخ) - ملنگک (همراه مست) چله (همراه چاق) -



بدون شرح!

حوادث اخیر...

خبر نگار ما که از ساعت ۱۱ صبح روز چهارشنبه ۱۵ خرداد، بنابه پیشنهاد اهل محل بیازار رفته و تا یک بعد از ظهر با شجاعت و شهامت غیر قابل تصویری داخل بشکندای قایم شده (۱) و از نزدیک شاهد ماجرا بوده، مشاهداتش را موبو برای شما شرح میدهد.

از ساعت ۲ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۵ خرداد محله میثی موش بحرانی ترین ساعات عمرا خودش را در این چهل پنجاه سال شروع کرد. سایه ای از ترس و هیجان و اضطراب و سوءعظن بر سراسر کوچه حکمفرما بود. صدای تق و پوق یک لحظه قطع نمیشد. ترس و وحشت، دلبره و فریاد نیمه شب (!) مانند پردای نامرئی روی محله ما سایه انداخته بود. نیم ساعت بظلمه مانده مش باقر قصاب بدون هیچ علتی باد کرد و مردم! و بفاصله ده دقیقه بعد از او میز ممد نایب در حالیکه آن گهش سوراخ شده و چیک و چیک از آب خارج میشد (!) دراز بدراز مثل نعش مرحب وسط کوچه افتاد و بایک هورت سریع ریق رحمت را سر کشید! علت تمام این حوادث پی در پی و دردناک فقط یک چیز بود، چیزی باور نکردنی و تکان دهنده که اگر برایتان بگویم ککشان هم نمیگردد! میدانید علت چه بود؟ علت آن فقط کم شدن خبرنگار توفیق بود که طبق درخواست شورای محلی برای کسب خبر از صبح بیازار رفته بود ولی تا آن ساعت کوچکترین خبری از او بدست نیامده و معلوم نبود زیر گل رفته بالای جرز؟! دقایق بکنندی می گذشت.

ترس و اضطراب مردم هر لحظه بیشتر میشد سؤالهای که اغلب بوسیله مکاتبه بین حاضرین رد و بدل میشد همه حاکی از عطش فوق العاده مردم برای شنیدن اخبار داغی بود که مخبر ما میبایستی از طرفهای بازار برای آنها بیاورد. هر چند دقیقه یکبار عده ای وحشت زده با بیراهنهای پارودک و دنده نرم شده با «داد و بیداد» از انتهای خیابان به سر خیابان میدویدند و متعاقب آنها ماشینهای مخصوص، آژیر کشان بحرکت در درمیآمدند و چند دقیقه بعد صدای تق و توق بگوش میرسید. بعلت بحرانی بودن وضع، اجتماعات پراکنده شده و هر چند لحظه بچند لحظه گفتگویی نظیر این گفتگو بتندی بین دوترا عابر وحشت زده صورت می گرفت:

مخبر توفیق پیدا نشد؟
نه...
بجهنم!!

« صدراعظم مدال ورزشی گرفت »
جراید



بدون شرح!

عطش مردم برای شنیدن خبرهای دست اول بازار بمنتهای درجه رسیده بود وعده ای از فرط هیجان آدامس میجویدند! مخبر ما لنگه لنگان و لیلخ ککان بسوی جمعیتی که جلو خانهاش ازدحام کرده بودند پیش میرفت، پیش میرفت تا خبرهای آن روز بازار را برای مردم بگوید. هوا گرم بود و هنوز صدای تق و پوق بگوش میرسید ازدحام مردم هر لحظه بیشتر میشد و هیچکس حتی خبر نگارهای سمج خارجی جرأت نزدیک شدن به مخبر توفیق را نداشتند مخبر ما بی اعتناء و خون سرد پیش میرفت و کم کم به جمعیت نزدیک میشد. بوی عرق بدن از هر گوشه بلند بود، مردم بوش بوش دور مخبر توفیق حلقه زدند و همزمان با تنگ شدن این حلقه، فشار مردم هم بیشتر میشد مخلص همراه سایر مردم مثل پرگاه وسط جمعیت بالا و پائین میرفتم. فشار جمعیت زیاد و زیاد تر میشد و بالاخره با اندازه ای زیاد شد که دوتا از غده های حساس و مهم بدن فدوی زیر دست و پا کم شد و از بین رفت (!) ولی هرچکدام از این مصیبتهای جانکداز اتوانست حتی کوچکترین خللی در تصمیم منخاص وارد کند.

چند نفر (از جمله مخلص) برای تسریع در امریشروی بسوی مخبر توفیق، سوزن بدست گرفته و با زدن آن بمردم راه را از چپ و راست باز میکردیم! من همچنان زور می آوردم و پیش میرفتم سرانجام بهزاریا علی مدد وزور و فشار خود را به مخبر توفیق نزدیک کردم. خوب می شنیدم که هر چند نایب یکبار شخصی با مخبر توفیق پیچ و پیچ می کرد و با فاصله شایعات

چند نفر (از جمله مخلص) برای تسریع در امریشروی بسوی مخبر توفیق، سوزن بدست گرفته و با زدن آن بمردم راه را از چپ و راست باز میکردیم! من همچنان زور می آوردم و پیش میرفتم سرانجام بهزاریا علی مدد وزور و فشار خود را به مخبر توفیق نزدیک کردم. خوب می شنیدم که هر چند نایب یکبار شخصی با مخبر توفیق پیچ و پیچ می کرد و با فاصله شایعات

«عبدلی»

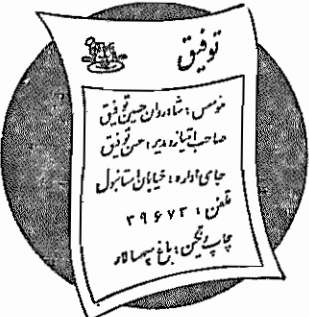
دیدنی گفتم؟!!

چراغ موشی گنا نادی :

شد قیمت نون عاقبت ارزون ، دیدی گفتم !!
شن نیست دراون ، فت و فراون دیدی گفتم ؟
گفتم که زمستون میره و میشه بهارون ؛
از حور و پری شهر گلستون ، دیدی گفتم ؟!
از کار ، کره خورده ما ، میشه کره باز
عریون میشه باز سینه لرزون ، دیدی گفتم ؟
صحبت ز صفا میشه و از صلح و عدالت
چون بره میشه ، کرگک بیابون ، دیدی گفتم ؟
از بسکه شده امن دینگه کوچه و بازار
شد باطوم آژدان ، نی قلیون ، دیدی گفتم ؟
زالوی سیاسی که مکیدست ترا خون
باز هم بشکم میزنه صابون دیدی گفتم ؟
با آمدن « جینا لولو » عاقبت الامر
شد « بی بی قمر » صاحب تنبون ، دیدی گفتم ؟
از مال خدا هست ترا خیل طلبکار
از بسکه میاد بهر تو مپمون ، دیدی گفتم ؟
کر میره ز کف نطف مخور غصه که سیلاب:
آمد تا شوی خرم و خندون ، دیدی گفتم ؟
در دوره سازندگی از حسن توجه
کار همه خوب میشه و میزون ، دیدی گفتم ؟!
« کاکا » تا میگه شعر فکاهی که بخندی
از غصه دلش میشه پر از خون ، دیدی گفتم ؟!

نوعی عزا داری

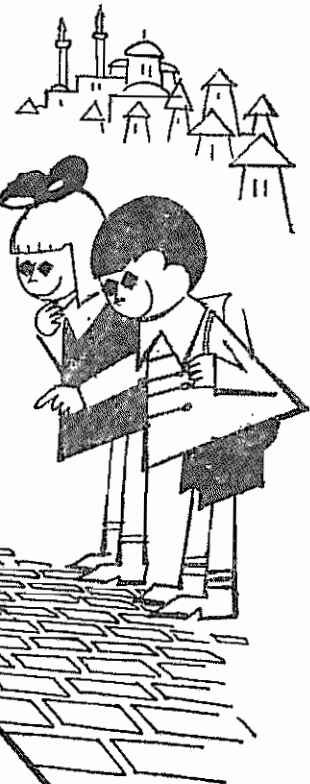
با اظهار تشکر از محبت همیشگی مشتریان محترم با اطلاع میرساند که بمناسبت ماه محرم، «پرشن روم» از ۲۷ تا ۵ «ژوئن» تعطیل میباشد. «آبجی هتل هیلتون»
- این را میگویند عزا داری مدرن و ما امیدواریم که مدیریت هتل در فردای محشر که مصادف با پنجم ژوئن سه هزار و نصد و شصت و سه میباشد در «اسپریس» بهشت با «مادام علمان» همدم شده و از دوات، کوثر بنوشد تا «سوقاژ» طاقت فرسای «جهنم روم» نتواند او را از یاد آرورد!



برای بار دوم قاطری زائیده جراید،

هچب نیست! «خواجه»

جائیکه بهر دقیقه از ازاق بر قیمت خویش میفزاید زائیدن قاطران عجب نیست حق است که «مرد» هم بزاید



خیال داریم وقتی دیپامون را گرفتیم من دنبال کار بگردم، زهره دنبال شوهر، بدبخت بیچاره تو میخوای چیکاره بشی؟!!

توفیق روزنامه است و دستقل از هیچ ضربت و جمعیت بستگی ندارد، نقل و قسیر مطالب با دقت و دقت، له و پوی و توفیق بر روز دیگر ما خند ممنوع است

« انتخابات مجلسین بزودی آغاز میشود »
صدر اعظم



حالا، ویگ — — — — — ه مال منی!